

# هجرت و انقلاب



مجموعه چند سخنرانی  
کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

آیت الله سید محمود طالقانی

بنیاد فرهنگی آیت الله طالقانی



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



از سلسله انتشارات «شهادت و شورا»

۲

# هجرت و انقلاب

مجموعه سخنرانیهای

مجاهد نستوه و معلم قرآن

آیه الله طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

شورا و حاکمیت مردم

دو شهید ارشاد

انقلاب و تحول

اسراء و قلس

هجرت و جهاد



کتابخانه مرکزی  
Central Library  
Tehran University

بنیاد فرهنگی طالقانی

با همکاری

انتشارات قلم

BP165

• T32H4

C.1

۱۸۵۲۰۰

سلسله انتشارات

«شهادت و شورا»



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

\* هجرت و انقلاب

\* مجموعهٔ چهار سخنرانی آیه‌الله سید محمود طالقانی

\* بنیاد فرهنگی آیه‌الله طالقانی

با همکاری: انتشارات قلم

\* اردیبهشت ماه ۱۳۵۹

\* ۱۰۰۰۰ نسخه



سخنرانی آیه الله طالقانی

در مدرسه فیضیه

قم ۳۱ فروردین ۱۳۵۸

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
عَلَيْهِ اتَوَكَّلُ وَالْيَسِّرَ الْمُصِیْرَ

سلام و درود و تحیات و افرما بر همه پیامبران و سرسلسلگان فصول تاریخ بشریت  
و راه گشایان به سوی حق و عدالت .  
سلام و درود ما بر همه صدیقین و صالحین و سازندگان مجتمع عدل و قسط و  
رهبران به سوی حق .  
سلام و درود ما بر خاتم انبیاء محمد مصطفی (ص) بازگشاینده مکتب توحید و  
عدل برای جهانیان و همه پیروان و صحابه بزرگواری که راه این پیامبر را پیمودند و  
بر همه اولیاء و ائمه طاهرین و شهدای راه حق .  
سلام ما بر فاطمه معصومه که در جوار قبرش نشستیم ، معصومه‌ای که در راه خدا  
هجرت کرد ، معصومه‌ای که مکتب امامت و قیام و عدالت و شهادت و زندان و شکنجه و  
هجرت را از سرزمین حجاز و عراق به ایران آورد . همین معصومه‌ای که در قسمتی از فلات  
مرکزی ایران آرمید ، معصومه‌ای که همه سازندگان فکر و مکتب را در پیرامون خود جمع کرد ،  
معصومه مهاجره ، معصومه رهاورد ندای نبوت و امامت ، معصومه‌ای که سالیان دراز در  
پیرامونش فقها ، علماء ، محدثین ، متفکرین ، فلاسفه عظیم اسلام که پایه‌گذار فکری مکتب  
اصیل اسلام بودند و این مکتب را در همه ایران و دیگر سرزمینهای اسلامی گسترش دادند ،  
به شهر قم آمدند تا قیام اسلام را و فرمان قم را به همه مردم هوشمند و زجر  
کشیده و محروم ایران برسانند . همان فرمانی که از غار حراء شروع شد و سپس به قیام رسالت

و سپس به حرکت انسانها انجامید .

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ ۖ قُمْ ۖ قُمْ ۚ فَانذِرْ ۚ وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ ۝

چه ندای دل انگیزی، چه نام پرمحتوائی، قم، شهر قم، شهر قیام، شهر قیام اصیل اسلامی، شهر مکتب اهل بیت، شهری که قیام‌های فکری از همین شهر آغاز شد، تا به چنین قیام عظیم انقلابی و اجتماعی، که امروز مشهود ماست رسید . سلام و درود ما بر مردم قم، بر شهدای قم، بر طلاب قم، بر فضیلهای قم، بر مراجع مسوءول قم .

این قم که روزی در انزوا بود، امروز سرنوشت ساز کشوری، بلکه جهانی شده . این قمی که بعد از ۱۴۰۰ سال فرمان "يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، قُمْ فَانذِرْ" را اعلام کرد، و روش همین فرمان را که در تاریخ زندگی محدود حیات رسول خدا پیوسته و نزدیک بود و در زندگی ملت اسلام با فاصله انجام گرفت .

مرحله اول: وحی بود و نبوت، آگاهی بود و جهان بینی، حرکت انسانی بود، در درون غار حرا، دستور قرائت بود و بدست گرفتن قلم .

مرحله دوم: تدشیر، یعنی به خود فرو رفتن، در زیر جامه خود پوشیده شدن و اندیشه کردن و ابعاد رسالت را و چگونگی انجام آن را بررسی کردن . "يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ" ای آنکه سر به جیب فرو برده‌ای و در حال اندیشه‌ای .

سپس قیام، همین مراحل را امت اسلام تا این زمان پیموده، مرحله آگاهی، تفکر، اندیشه، برنامه، مرحله شناخت ابعاد مسوءولیت انسان و مبدأ و مسیر انسان و وظایف و تکالیف انسان، پس از آن قیام، حرکت و انجام رسالت، ولی همین انجام رسالت و شرایط آن را، آیه چنین بیان می‌کند: "قم فانذر" در مرحله اول آگاهی دادن انسانها به آینده، ربط عمل با نتایج عمل، آگاهی فرد به نتایج اعمال خیر و شر خود، آگاهی اجتماع در مسیر هدایت و ضلالت خود، این بالاترین مسأله است برای انسان، هر چه انسان متعالی‌تر، دیدش وسیع‌تر، آگاهیش، نسبت به آینده بیشتر خواهد بود . "قم فانذر" در ضمن این حرکت، رسالت، قیام، آگاهی، نسبت به آینده و سرنوشتها و جبران کوتاهی‌ها تقصیرها، گناهها . حرکت که پیش آمد، انقلاب که پدید آمد، در حرکت انقلابی دو مسأله مطرح است:

۱- مواجه شدن با دشمن قوی و نیرومند، و بزرگ نشان دادن دشمن خود را از آنچه هست . فرد انقلابی در مرحله اول پیروزی، خود را بزرگ دیدن از آنچه هست و



شرایط انقلاب برای او فراهم آورده. هردوی اینها در راه انقلاب خطرناک است. بزرگ اندیشی یعنی بزرگ دیدن خود بیش از آنچه که هست. اینجاست که باید ربوبیت را و صفت ربوبیت را که درهرانسانی شعبه‌ای و پایه‌ای دارد و قدرت محرکه انسان است، برتر از هر قدرت بیرونی و بزرگتر از خود بداند و در برابر آن غرور، کبریاثیت، خودسری، تحمیل شدن بر مردم، همه اینها راه انقلاب رامی بندد. «وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ» یعنی فقط پروردگار عظیم خود را بزرگ و بزرگتر بدان.

در طریق انقلاب، آلودگی و خودنمایی و خودخواهی و خودبینی مرحله دیگر است از شکست و توقف حرکت انقلابی. «وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ» روشی است، مسیری است که قرآن در یک حرکت انقلابی اصیل و به‌ثمر رسان و پیروزمند، مثل حرکت پیامبر اکرم بیان می‌کند، دامن را از آلودگی به‌هرگناهی، به هرانحرافی پاک نگاه داشتن. فرد انقلابی، جمعیت انقلابی، پیشرو انقلابی، که فقط توجه به مسیر انقلاب باید داشته باشد، دامن خود را هم باید بپاید، مبادا آلوده به گناه، آلوده به مال پرستی، آلوده به موهضگیری‌های در برابر دیگران، آلودگی‌های خودخواهیها، خودبینی‌ها، صنف‌پرستی‌ها، گروه پرستی‌ها، «وَتِيَابَكَ فَطَهِّرْ!»

۲- مرحله دیگر، از همه اینها که یک جامعه انقلابی و افراد انقلابی عبور کردند و قدرت یافتند، وقتی است که آب توی پوست انقلابی خواهد دوید، آنجاست که انقلابی به‌صورت ضدانقلابی درمی‌آید. آب توی پوستش می‌افتد، تبختر، تکبر، این منم که انقلاب کردم، این منم که چنین و چنان کردم!

«وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ»، «رُجْزٌ»، (فضلاً و علماً نشسته‌اند، منم به‌یاد صحبتها، سخنها، منبرهای گذشته‌ام می‌خواهم با شما صحبت کنم) از «رُجْزٌ»: ابر پرآب، سنگین، انسانی که آب تو پوستش بیفتد، خودش را دیگر طاووس علیین بداند. «وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ» از هر تبختر، تکبر، افتخار فروختن به دیگران، به‌خلق، خود را برکنار بدار و در هر مرحله‌ای از پیشرفت این انقلاب، هیچ منتی بر کسی مگذار که گمان کنی تمام شده کار، انقلاب به پایان رسیده، «وَلَا تَمَنَّيَنَّ تَسْتَكْبِرُ»، در این راه هر چه زجر ببینی، هر چه ناراحتی برایت پیش بیاید، هر چه تهمت و افترا از مردم ناسازگار به‌تو متوجه شود، تحمل کن و منت بر کسی نگذار که گمان کنی کار به‌آخر رسیده و کارت افزایش یافته است، «وَلَا تَمَنَّيَنَّ تَسْتَكْبِرُ» این خط مشی انقلاب اصیل اسلامی است که برای رهبر عالیقدر بزرگ ما پیامبر اسلام، قرآن ترسیم کرده است. (ولریک فاصبر، در نتیجه برای پروردگارت ایستادگی کن، هدف پروردگار است و رفتن به سوی ربوبیت، در این راه پایداری کن، بایست!)

از قیام، از قم تا به این مراحل، هر مرحله‌ای اگر مورد توجه قرار نگیرد، انحراف از مسیر اصلی خود، یا برمی‌گردد یا بازمی‌ماند. در این مسیر که پیش رفتی، «فَإِذَا نَقَرَفِي النَّاقُورِ فَذَالِكِ يَوْمِ عَسِيرٍ» آنوقت است که طبل پیروزی زده خواهد شد و برکافرها، مشرکها، طاغوتها، زندگی بسیار سخت خواهد شد، راه فراری ندارند، چه در این دنیا، چه در دنیائی دیگر «إِذَا نَقَرَفِي النَّاقُورِ، فَذَالِكِ يَوْمِ عَسِيرٍ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرِيسِيرٍ» ملجاء‌های می‌جویند، پناهگاه‌های خواهند ولی هیچ پناهی ندارند و آتش شعله‌ور وجدانهای زجر دیده‌آگاه در امان نخواهند بود. این مشی توسل ای پیامبر، ای پیروان پیامبر «ذُرِّي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا، وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا وَبَنِينَ شُهَدَاءَ» این طاغی خودسر، این طاغوت متکبر که خود را یگانه می‌بیند، دیگر هیچ نفس‌کشی در مقابل خود نمی‌بیند. این طاغوتی که همه قدرتهای اقتصادی، نظامی و سیاسی، جاسوسی خارج و داخل در خدمت او درآمده، این طاغوتی که نه برملت خود بلکه بر تمام ملل می‌خواهد نظر و رأی خود و اربابان خود را تحمیل کند، خود را یگانه و یکتا می‌بیند، چون مال دارد، چون ثروت دارد، چون پشتیبانی دارد. اگر مشی انقلاب به همین مسیر پیش رفت طاغوت‌کارش تمام شده است. «سَأَرْهَقُهُ صُعُورًا» در همان حرکت صعودی که به طرف طغیان پیش می‌رود، او را خواهیم به زمین افکند.

این مشی یک‌انسان مسلمان انقلابی است و این روشی است که قرآن، کتاب‌ابدیت نه تنها برای پیامبر - پیامبر آسوده بود - برای ملت اسلام؛ در این مشی و در این مراحل مرحله‌هایی را ما گذرانیدیم و مرحله‌هایی هم اکنون در گذر آن هستیم و می‌خواهیم بگذرانیم مرحله‌ای که از باد و نخوت باید عبور کنیم، از خود خواهیها و خود سرپیها و «رُجُز» و کبریا عیبتی که برای بعضی از انقلابیون پیش آمده، مرحله مشکلی است، باید بهره‌بیزیم. باید هنوز کارمان را زیاد ببینیم و منتی هم بر کسی نگذاریم: «وَلَا تَمَنَّوْا تَسْتَكْبَرُوا» برای خدا فقط، برای ربوبیت، برای نجات خلق، برای آزادی استعدادهای خفته استعدادهای توسری خورده، برای آزادی انسان از همه اُغلال و اصرها که وظیفه اصیل نبوت بود. «وَيُضَعُ عَلَيْهِمْ صَرْهَمٌ وَالْأُغْلَالُ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ». برای همه اینها فقط برای رب: «وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ» باید بردبار باشیم، باید تهییج شده نباشیم و در این مرحله انقلاب دلخوش نباشیم و گمان نکنیم که کار به پایان رسیده، تصور نکنیم انقلاب ما پیروز مند شده. در مرحله انهدام نظام استبدادی ریشه‌دار موفق شدیم، ولی مرحله انهدام آسانتر است از مرحله سازندگی. یک بولدوزر، چند عمله، ساختمانی را خراب می‌کنند، می‌توانند



بکنند، چندانسان جدی ریشهٔ ساختمانی را در می‌آورند، ولی سازندگی صبر می‌خواهد، حوصله می‌خواهد، ظرافت کاری دارد، مهندس و معمار و بنا و کارگر و مصالح صحیح و آماده می‌خواهد. ما الان در این مرحله هستیم. ضربه‌ای که استعمار و عوامل استعمار می‌توانند وارد کنند در این مرحله است که این انسانها و این انقلاب برای این مردم زود بوده، نرسیده، مردم ایران شایستگی نداشتند، روزنامه‌ها، بوق و کرناها، استعمار در شرق و غرب الان به‌کار افتاده، ذره‌بین‌هایشان به کمترین گفتار ما، حرکات ما، خلال نفسانی ما، برخورد‌های ما به یکدیگر به طرف ماست و دارند اندازه‌گیری می‌کنند. راه نفوذها، راه برگرداندن مسیر انقلاب بطرف راست افراطی و چپ افراطی که راه نفوذ است، همین است راه نفوذ، باید بهمین جهت متوجه باشیم، ما را از صراط مستقیم باز دارند، «غالی» و «تالی»، اینها هر کدام به‌جهتی بکشند و از متن امامت و رهبری امامت دور بدارند که علی (ع) در خطبهٔ انقلابیش فرمود: «إلینا یفیء الغالی وینا یلحق التالی»<sup>۱</sup> «سرکشها و خودخواهها. تندروهای افراطی، باید به طرف ما برگردند، عقب مانده‌ها باید به ما ملحق شوند».

امروز ما دچار یک همچو مسأله‌ای هستیم. عده‌ای مردم، عده‌ای جوانها با همهٔ احساسات پاک، با همهٔ خلوص نیت، شاید خودشان هم ندانند که غالی‌اند، از حد و مرز، کارشان خارج است، از مرزی که ترسیم شده، از مرزی که انقلاب باید در درون آن مرز حرکت کند، همانطور که خوارج نهروان بودند، مردمان مخلص، مردمان سراپا ایمان و صداقت، ولی غالی، تندرو، بی‌رویه، احساسات تند، با تفکر بسیار ضعیف در اسلام، از همهٔ قرآن و اسلام، «الأحکم الا للهِ» را یاد گرفته بودند، آنهم بدون اینکه معنی و محتوی آن را بدانند. «أطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوا الامر منکم» را فراموش کرده بودند و همین غالی‌ها بودند که راه را برای معاویه هموار کردند. برای امپراتوری روم و نفوذش در داخل کشورهای اسلامی هموار کردند. همین‌ها بودند که علی به دست آنها کشته شد، که بعد هم یک مشت مردم پراکنده همانطوری که علی می‌گوید: «مشتی لصوص و راهزن شدند، ولی راه برای معاویه و سلسلهٔ اموی و عباسی و بعد شاهنشاهی‌ها، از همین انحراف خوارج باز شد. که تا امروز هم ما همان اشتباه را و توابع آن و تبعات آن و آثار آن و رنجهای آن را داریم تحمل می‌کنیم. امروز ما گرفتار چنین خوارجی هستیم. خوارجی

۱- در متن خطبهٔ ۲ نهج البلاغه: «لا یقاس بال محمد... الیهم یفیء الغالی، و بهم یلحق التالی»

که نه به حرف امام ، به دستور امام نه به نصیحت ناصحین ، نه به رهبری کسانی که آنها از جهت فهم قرآن ، درک قرآن ، مسائل اسلام ، ابعاد اسلام ، سالها کوشش کردند ، همانهایی که من را نصیحت می کنند که باید اینطور بروی ، اینجا اشتباه کردی ، آنجا چنین کردی ، همانهایی که کاتولیک تر از پاپ اند ، همانهایی که مقدس تر از امام جعفر صادق اند ! اینها یک خطرند .

یک خطر هم سرمایه داریها و عوامل آنها که خطر معاویه است . اینها نمی فهمیدند - خوارج - که آلت دست معاویه شده اند و بعد چنین ضربه ای به فرق علی وارد شد که ضربه بر اسلام ، ضربه بر امامت ، ضربه بر مکتب بود . نگرانی ما از این گروه مردمی که دائما گوشه و کنار این کشور سبز می شوند بیشتر است ، خیلی آسانست یک ساواکی ورزیده ، چنانکه ما از نزدیک دیدیم با یک پیشانی داغ دار با انجام تمام فرائض و نوافل با حماسه خواندن قوی دینی و اسلامی ، با این چهره ، در میان چنین جوانهای ساده لوح پر شور نفوذ کند . ما از نزدیک مکتب ساواک خطیر را ( دیدیم ) ، که کارشناسهای اسرائیل و سیا روی اینها کار می کردند ، در مسجد ، در معبد ، در صفوف جماعت ، در میان مردم ، چنان قرائت حمد و سوره می خواندند که هیچ مؤمنی به این خوبی نمی خواند . انگشترهای متعدد عقیق های درشت ، محاسن خیلی لطیف ، چهره اسلامی اولی چه بود ؟ درونش یک جاسوس ماهر ، یک جاسوس کارگشته ، که ببیند از کجاها نفوذ کند ، در خانه های علماء در بین مساجد ، در بین مجامع دینی ، شما خیال می کنید شیطان با همان چهره شیطانی مخوفش انسان را می فریبد و اُمْنیه ایجاد می کند ؟ شیطان هم به چهره خوب ، الهی ، دعوت ، خلوص ، دلسوزی نمودار می شود و الآن در این حوادثی که این چند روز اخیر پیش آمد ، من احساس کردم در میان جوانهای صادق و فداکار ما جوانهای از خود گذشته ، ما ، جوانهای پاسدار ما ، جان به کف گرفته ، ما ، چنین جاسوسانی رخنه کردند . چقدر مشکل است شناسایی اینها ، مسأله سهلی نیست . این خطر ، خطر بزرگی است . من اگر از خانه ام هجرت کردم ، اگر سر به بیابانها گذاشتم ، اگر از مردم دور شدم ، برای این است که مردم خود این چهره ها را بشناسند ، برکنار از قضاوت من و تحت تأثیر محبتی که به من دارند ، اگر به قم آدمم برای همین بود ، برای همین خطر بود ، چهره کافر ، مرتد ، منکر خدا ، منکر وحی ، منکر نبوت ، خطری ندارد . در میان یک جامعه عظیم انقلابی اسلامی ، حرفش مشخص ، مکتبش مشخص ، گروهش مشخص ، خطر اینجاست ، نقطه خطر اینجاست . منفذ استعمار و برگشت استبداد از همین جاست . باید آگاه باشیم . باید هوشیار باشیم . باید انقلاب خودمان را



با آگاهی، با این رهبری قاطع و هوشیار و آگاه، مورد افتخار: امام خمینی و دیگر علماء فضلا، مؤمنین، مراجع مسوؤل و متعهد حفظ کنیم.

وقتی که موسی - آقایان طلاب، فضلا! - در وادی طور سرگردان شد ندای «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» شنید. اگر می‌خواهی رسالت را انجام بدهی، باید از این پوست بیرون بیایی، دیگر عمامه و لباس نباید در تو تأثیر کند، تو انسان انقلابی هستی، تو تابع پیغمبر انقلابی هستی. که یک روز «خُود» به سر می‌گذاشت، یکروز «قَلْنَسُوهُ» یک روز عمامه می‌پیچید به مناسبتها. دیگر مسأله لباس مطرح نیست. مسأله انقلاب اسلام است. نشان دادن چهره اصیل اسلامی است که سالها خفته و در انزوا و برکنار بوده، دوره «تَدَثُّر» را گذراند. یعنی به خود پیچیدن، یعنی تفکر کردن. مکتبی که صدوق‌ها، محدثین، فیلسوفهای ما، ملاصدراها، از همین قبر الهام گرفتند و پایه‌ریزی کردند تا به حائری‌ها رسید، تا به قیام شیخ محمد تقی یزدی - اباذر زمان - رسید. این در و دیوار این مدرسه، خاطرات پنجاه ساله من است الان دارد آگام می‌کند، دیوانه خواهم شد، شما نشسته‌اید نمی‌دانید این در و دیوار چقدر برای من الهام بخش است صدای شیخ محمد تقی توی همین صحن، زیر تازیانه رضاخان اینجا به گوش ما می‌رسید، چکمه‌پوشان رضاخانی که با توپ و تانک، حمله کردند به این مرقد مطهر، ما در میانشان بودیم، کتک خوردیم، سرنیزه خوردیم، وقتی به مدرسه فیضیه آمدم ببینم کسی هست حق را یاری کند، طلاب همه فرار کرده بودند، همه حجره‌ها خاموش، همه وحشت زده. رضاخان چی رامی‌خواست بگوید؟ مکتب امامت را، مکتب اسلام را، چه می‌شد! بعد از یکسال که این پیرمرد، این اباذر زمان، این کسی که با نان خشک تغذیه می‌کرد و پدری بود برای طلاب و راهنمای قدس و تقوی بود، عملش، رفتارش، کردارش همه آموزنده بود، بعد از یک سال که از زندان بیرون آمد و به حضرت عبدالعظیم تبعید شده، من دیدنش رفتم، بازوهایش را نشان داد، هنوز جای تازیانه رضاخان بود. چه می‌کرد مرحوم حائری؟ یک فرازهایی است از تاریخ این مدرسه، این نهضت از گذشته است. چاره‌ای نداشت، رضاخان است، عامل استعمار مقتدر انگلستان است. گفت طلاب بیندیشید، به فکر آینده باشید، در چنگال رضاخان مکتب را حفظ کرد. همینطور دیگر مراجع، تا امروز که مرحله قیام رسید، مرحله تدثر به مرحله قیام رسید. قم منزوی، مدرسه فیضیه منزوی، در متن تاریخ قرار گرفت.

۱- کلاه خاص.

در دیوار این مدرسه عربده جوئیهای عمال شاه را دارد منعکس می‌کند. کف این مدرسه خون طلاب را دارد به ما الهام می‌دهد. کوچه و بازار و خیابان قم همه دارد به ما الهام می‌بخشد. دیگر چه زندگی؟ برای چه؟ چه می‌خواهیم ما؟ چرا از پوست خودمان بیرون نمی‌آئیم؟ اینها همه الهام بخش است.

این حجره من بود، اینجا، همین حجره آخر، شبها، روزها. خدایا چطور شکر ترا به جا بیاورم که دست تقدیر تو من را به این مدرسه انداخت و توانستم دین خود، آیین خود، راه و روش خودم را بشناسم، بفهمم، فضیلتی که بودند، پاکانی که بودند، صدای زمزمه قرآن و تلاوت آیاتی که شب و نیمه شب در این حجره‌ها بلند بود مثل خانه‌های زنبور که تهیه عسل می‌کردند، شهد می‌کردند. شهد قرآن، شهد حدیث، شهد مکتب اهل بیت برای چنین روزی که دنیائی را شادکام کند و این مکتب را بنمایاند که با قدرت همین مکتب، با دست خالی و نداشتن هیچ‌پناه خارجی و نداشتن هیچ‌گونه سلاح توانستیم یک چنین طاغوتی را در حین صعود ارهاقش کنیم. «سَارَهُقَهُ صَعُودًا» این کم موفقیتی نیست، موفقیتی است که همه کشورهای اسلامی چشمهای آزادگان دنیا، مسلمانهای زجر دیده، به ما متوجه شده، دنیای زجر دیده و استعمار شده و محروم، همه چشم به ما دارند، ببینند ما چه کردیم، و چه خواهیم کرد، حالا چه باید بکنیم، در چه مرحله‌ای هستیم، دشمن باکمال قدرت در زیر پرده با هر چه قدرت و قوه در اختیار دارد بین صفوف ما دارد رخنه می‌کند، بیکاری هست، دشمن، بیکاری را چند برابر جلوه می‌دهد، اقتصاد مختل است، دشمن چند برابر در نظرها، انظار خارج و داخل این مسأله اقتصادی ما را بزرگ می‌نماید، اختلاف هست در حد اندیشه‌ها ولی اختلافات را می‌بینید اندک کلمه‌ای، اندک سخنی اگر مخالف یا ناموافق با یک گروه یا یک دسته دیگر باشد چقدر بزرگ می‌نمایند، ما نباید خودمان را در مقابل اینها ببازیم. دولت با کمال حسن نیت است. اکثرشان دوستان من هستند، رفقای چندین ساله من هستند، من می‌دانم با کمال خلوص بدون اینکه وزارت و مال برای اینها در مقابل مسوولیتی که حضرت امام به عهده اینها گذاشته است، اهمیت داشته باشد. شب و روز دارند کار می‌کنند، ولی کارشکنی هم زیاد است، مشکلات هم زیاد است. هر جایی آتشی خفته می‌شود، از جای دیگر کبریتی زده می‌شود، کی‌ها بودند قیام کردند؟ اصالت این قیام از چه مردمی بود؟ از عامه مردم، توده مردم، آنهایی که نه به پست می‌اندیشیدند، نه به مال، آن کارگر، آن بازاری، آن کاسب جزء، ماهها مغازه‌ها و تجارتخانه‌ها تعطیل بود، آیا زیربنای این، اقتصادی بود؟ تاجری



که همه چیز داشت، بازار را ترک کرد. کسب و زندگی و مالش را در مسیر نهضت قرارداد و آخر هم روی همین قضیه جانفش را داد، این آیا چه بود؟ ایمان، وجدان، ایمانی بالاتر از همه چیز، وجدان مسوولیت. ما فراموش نمی‌کنیم با همین دوستانی که اینجا نشسته‌اند در منزل ما، در آن روزهای سخت و شبهای هولناک که همه تهدید به خطر می‌شدیم، این مردم ما، این جوانهای ما، سربازها، فرمانده، می‌آمدند شبها چه گریه‌ها، چه مجلسهایی داشتیم. کامیونهای نان از اطراف قزوین، مردمی که خودشان شاید نان نداشتند از گلوی خودشان می‌گرفتند کامیون کامیون نان می‌فرستادند، مبادا، مردم تهران گرسنه بمانند، خرما و میوه از شهرستانهای دور می‌آوردند. زنهایی بودند که تمام زیورآلاتشان را در اختیار نهضت گذاشتند. جوانهایی که جانشان را در اختیار این نهضت گذاشتند و بهشت زهرا را، «بهشت تر» کردند، گلباران تر کردند، این نهضت از کی بود؟ ریشه‌اش از کجا بود؟ از وجدان ایمانی واصل توده‌های مردم. و اکنون می‌نگریم که به تدریج دارند آنها برکنار می‌شوند، نظر آنها، مصلحت آنها دارد، فراموش می‌شود. و هر گروهی عده‌ای را دنبال خودش می‌کشد. از این جهت کار دولت کند پیش می‌رود و حوادث بی‌دربی از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر منتقل می‌شود. مردم هیجان زده هستند شما چرا اینجام جمع شده‌اید؟ برای اینکه این انقلاب شما را متهیج کرده، می‌خواهید بفهمید چکار باید بکنید؟ من می‌دانم این جمع شدن شما از شرق و غرب و شمال و جنوب ایران در این محل، در اطراف خانه امام همه برای این است که ما چه بکنیم؟ ما خون دادیم، ما جان دادیم ما مال دادیم، ما از کسب و زندگی افتادیم، ما انقلاب کردیم، ما گول را از پای در آوردیم، حالا چه باید بکنیم، تکلیف ما چیست؟ همه؟ سوال همین است، چه کنیم که کارها، کارگراها به تدریج به کار مشغول شوند؟ چه بکنیم که زمین‌ها و سرمایه اصلی ما مورد استفاده قرار بگیرد؟ وفلاحت و کشاورزی ما بعد از خرابی‌ها رونق بیابد؟ چه بکنیم که بتوانیم عضدی، کمک کاری برای دولت باشیم؟ بار مسوولیت دولت را خفیف‌تر کنیم؟ چه کنیم تا جلو خودسری بعضی از کمیته‌ها را بگیریم؟ چه کنیم که مردم هر شهر و هر محل روستائی بفهمند، عملاً بدانند که تقدیرشان به دست خودشان است.

مردمی که سالها مالک جان و مال و ناموس و زمین و سرمایه و معدن و سیاست خودشان نبودند، اگر انجمنی تشکیل می‌دادند یک عده مردمان دزد و غارتگر و بدنام و فاسد و فاسق در رأس انجمن بودند. اسمش را هم می‌گذاشتند انجمنهای ولایتی و ایالتی. اگر حزب تشکیل می‌دادند یک مشت دلقک‌ها، یک مشت زنهای معلوم الحال باید بیایند

آنجا مجلس جشن داشته باشند و نقشه دزدی و غارتگری و هزرگی، مجلسی که مرکز تصمیم‌گیری و مرکز قدرت ملت بود و هزارها خون برای این شورا ریخته شده، محل یک‌مشت دلکها، دولا راست بشوها، چه چیزها از توی اتاقها همین و کلا بیرون آوردند، چه فسادها چه کثافت کاریها، مجلس جشن، یک مشت زنهای آرایش کرده و آقایان آرایش کرده و اطو کشیده فقط بلند شوند بنشینند و تعظیم بکنند. و این مردم هنوز باور نمی‌کنند مجلس مال خودشان است، زمین‌ها مال خودشان است، چون سالها این باور برایشان نبوده و هنوز رسوبات آن در مابقی فکرشان هست. و این است که جمع می‌شوند، متفرق می‌شوند ما چه بکنیم؟ چه بکنید؟؟! همه چیز مال شماست، دولت در خدمت شماست، روحانیت در مسیر شما، زمین‌ها و منابع طبیعت مال شما، نیروهای انسانی بسیار عمیق و مستعد در خدمت همه و همه در خدمت یکدیگر، پلیس و شهربانی و ژاندارمری و ارتش در خدمت شما. ملت باز باور نمی‌کند، خوب می‌گوئید حالا که در خدمت ماست ما چه باید بکنیم؟ چطور این مسائل باید حل شود چه جور باور کنیم؟ چه جور باور کنیم که ارزش پیدا کرده‌ایم؟ کارها به ما واگذار شده؟ سرنوشتمان به دست خودمان است؟ چه جور باور کنیم که خودمان باید خودمان را اداره کنیم؟ راهش چیست؟ کلی‌گوئیهایی خیلی شده. و وعده‌ها هم داده شده، هم‌ماش هم صادق و راست، از طرف علما، مراجع، امام، ولی چه جور این وعده‌ها پیاده بشود؟ چه کار کنیم که پیاده شود؟ من یک راه به نظر می‌رسید، راه شرعی، راه قانونی راه دنیا پسند، راهی که باید پایه‌های نهضت ما را محکم کند: مردم واقعا به حساب بیایند، مردم واقعا سرنوشت خودشان را به دست خودشان بگیرند، درگیریها کوتاه بشود، مردم بتوانند راهی برای زندگی خود باز کنند، این راه غیر از این نیست، مسأله تازه‌ای هم نیست، همین مسأله‌ای است که علمای ما هفتاد و چندی سال پیش جزو قانون اساسی آورده‌اند: «انجمن‌های ایالتی و ولایتی».

انجمن‌های ایالتی و ولایتی یعنی چه؟ یعنی در هر شهر و در هر روستا، در هر دهکده مردم با رشد نشان دادن، قدرت نشان دادن ببینش خود، افرادی که می‌دانند اینها خدمند، صادقند، وابسته به جایی نیستند، خود خواه نیستند، هشیار هستند، اینها را انتخاب کنند سرنوشتشان را به دست اینها بدهند، نه در بست، خودشان هم نظارت کنند. در این مرحله است که انقلاب ما پایه پیدا می‌کند، پایه می‌گیرد، انقلابی که برعکس انقلاب آریامهری از پائین به بالا آمده، مثل همه انقلابهای اصیل نه از بالا حزب درست بشود و انقلاب درست شود. مثل همه انقلاب انبیاء، اولیاء، انقلابهای



اصیل دنیا از این مردم ، از این توده‌های مردم ، از این‌هائی که دور خانه امام خمینی را دارند دائما دور می‌زنند ، چرا طواف می‌کنند ؟ برای کی طواف می‌کنند ؟ همین آقای خمینی بود - خوب من یادم هست در همین مدرسه فیضیه یکی از فضلا بود مثل همه فضلا ، چطور شد امروز رهبری شده با این قدرت چرا ؟ سرش چیست ؟ برای اینکه مبین دردها ، رنج‌ها خواستهای توده مردم است ، نه یک صنفی ، نه یک طبقه‌ای ، (صحیح است) چرا ؟ برای اینکه انگشت روی درد گذاشت ، چرا ؟ برای اینکه حرف اول و آخرش یکی بود . (صحیح است) والا چه قدرتی دارد که بعضی‌ها می‌گویند : استبداد دینی ، استبداد دینی ، چه استبدادی ، با مال بوده ؟ قدرت نظامی داشته ؟ یک انسانی یک تا قبا این قدرت از کجا آمده ؟ از وجدانهای بیدار شده ، وجدانهای هشیار ، مردم دردمند ، مردم محروم ، مردم رنج کشیده همین مردمند که باید حاکم باشند ، لا غیر (صحیح است) حکومت باید در خط مشی مردم پیش برود (صحیح است) روحانیت باید با همه نظارت و هدایتش به درد مردم برسد (صحیح است) این پایه محکمی است ، «گالبینان المرصوص» که بتواند جامعه ما ، انقلاب ما را استحکام ببخشد و راه نفوذ را از همه فرصت‌جوها ، از همه عوامل ، از همه خودخواهی‌ها ببندد . و این راهی است که بتواند همه مشکلات منطقه‌ای ، موضعی ، عرب ، عجم ، ترک ، فارس ، کرد ، ترکمن ، بلوچ ، همه این مردم را راضی نگه دارد . من خودم از نزدیک در کردستان بودم تعجب می‌کردم که در این مدت چرا حرف این مردم را کسی گوش نداد که چه می‌خواهند این مردم ، همان مارکی که دستگاههای طغیان بر اینها زده بود ، برای اینکه این مردمی که دارای خصلتهای خاصی هستند ، مردمی با غیرت ، مردمی خوش اخلاق ، مردمی مهربان ، مردمی دارای اصالت ، این مردم را به اسم تجزیه طلبی ، تا می‌گفتند خود مختاری ، فورا توپ و تانک بود که اینها تجزیه طلبند ، برای اینکه قدرت مرزی را بکوبند ، چه تجزیه طلبی ؟ تجزیه بشوند که کجا بروند ؟ توی دامن کی ؟ اگر اینها را ما به فرض هم بگوئیم جدا شوند از ایران ، برمی‌گردند به دامن ایران ، کدام کشوری است که برای این قسمتهای ایران و این ملیت‌ها که بهتر از یک ایران آباد و آزاد باشد . اینها یک حرف داشتند از اول اگر حرفشان رسیدگی می‌شد ، نه این همه خون ریخته می‌شد ، نه این همه عقده‌ها پیش می‌آمد ، نه این همه ضایعات . چی بود ؟ می‌گفتند ما در چهارچوب منطقه و ملیت خودمان سرنوشت خودمان دست خودمان باشد . طاغوتی‌ها نمی‌گذاشتند که ما با زبان کردی در مدرسه‌ها درس بدیم ، این چه ربطی به تجزیه دارد . آنها از ما مالیات می‌گرفتند خیابان‌های شمال شهر را اسفالت می‌کردند ، توی کاخهای

کاخ‌نشینان مصرف می‌شد. آنها افراد ناشایستی را بر ما تحمیل می‌کردند به‌عنوان فرمانده ارتش، استاندار، که اصلاً به دردهای ما نمی‌رسیدند و فقط کارشان این بود از تهران که حرکت بکنند چه جور تو سرما بزنند، مال ما را ببرند، نوامیس ما را مورد تجاوز قرار بدهند، این حرف درست بود یا نه؟ حرف اینها این بود، ما رفتیم به درد دل آنها برسیم، گفتیم خوب مسأله‌ای نیست، سرنوشتان دست خودتان است، این چیزی نیست که ما به‌شما بدهیم، مال شماست. بعد هم عده‌ای را معین کردیم آتش خاموش شد، آرامش پیش آمد. الان هم انتخاباتشان دارد به‌نهایت می‌رسد و تمام آن درگیریها و بالش هم گردن خودشان، هرکسی را تعیین کردند سرنوشت خودشان را به‌دست آنها دادند، دیگر به سراغ امام و دولت و این و آن نمی‌آیند که این بابا چنین و چنان کرده، دیگر مال خودتان هست، نمی‌خواهید؟ خودتان برش دارید.

این مسأله باید در همه ابعاد مملکت پیاده شود بارها من این را سابقاً گفتم ولی اخلاقیات پیش آمد حرفه‌ای گفتند یک عده، برای اینکه دیدند اگر انجمن‌ها تشکیل بشود از معتمدین محل، خدمتگزاران واقعی که هردهکده و شهری خودشان بهتر آنها را می‌شناسند از دیگران، آن موقعیت و قدرت را از دست می‌دهند، یک عده گفتند کمونیست‌ها نفوذ می‌کنند، خوب بکنند، خوب چکار می‌کنند. در مقابل اینهمه قدرت دینی برفرض سه نفر چهار نفر کمونیست هم در یک شورای ده نفری پانزده نفری باشد، هی وحشت، همان وحشتی که رژیم از کمونیست ایجاد کرده هنوز در دلهاست، هیچی نیست کمونیزم در این مملکت، (صحیح است) برای اینکه از این عنوان بهره‌برداری کنند.

کمونیزم هرچه کنار برود، هرچه توسری بخورد و هرچه مورد بی‌مهری بشود اسلحه‌اش می‌شود مظلومیت، اسلحه مظلومیت از هر سلاحی قویتر است. (صحیح است) کمونیزم مولود استبداد سیاسی و دینی است، اصالت ندارد، (صحیح است) در هر کشوری که استبداد و استثمار و دیکتاتوری و محرومیت بوده و چهره دین مسخ شده پشت سر این استبداد بوده، کمونیزم خود به‌خود تشکیل خواهد شد (صحیح است) ولی وقتی مردم در جهت انقلاب، رفع محرومیتها سلاحهایی که آنها می‌دهند، شعارهایی که می‌دهند مردم خود پیاده‌کنند، همین طبقه‌کارگر، همین طبقه قشر زارع و کشاورز، همین توده‌های مردم دیگر چه خواهد بود. مسأله کمونیزم غیر از مسأله علمی یا غیر علمی ماتریالیسم است. خود اینهایی که ما در زندان یا در بیرون زندان با اینها بحث می‌کنیم افرادی که داریم از دور و نزدیک به ما وابسته هستند وقتی بحث می‌کنیم می‌گوئیم آقا دین، دین



همه چیز دارد، دین قسط دارد، دین عدل دارد، دین بینش می دهد، دین جلوی چشم را باز می کند در یک مسیر غیرمتناهی که انسان مستعد و غیرمتناهی را به جهت توحید و مبدأ غیرمتناهی کمال پیش می برد، می گویند اینها را قبول داریم ولی کدام دین؟ کجا پیاده شده؟ کجا ببینیم؟ هر جا دین، مسیحیت، اسلام هست همراهش توسری خوری است، و طبقه محروم است، به کجا متوسل شویم، خوب مرتب نشان می دهند، فردنشان می دهند، گروه نشان می دهند، حزب نشان می دهند، آنها چه هستند، چه کاره اند، اینها سلاح آنهاست. ما با همین تشکیل انجمن ها می توانیم اگر آنها صداقت داشته باشند، بیایند آنها هم خدمت کنند، هیچ مهم نیست، هیچ وحشتی من ندارم، اگر ما اسلام را اینقدر ضعیف بدانیم که در مقابل ماتریالیسم و در مقابل کمونیزم و مکتب تاریخی کمونیزم و پدید آمده کمونیزم، بگوئیم که نمی تواند مقابله کند، یا اسلام را در واقع ناقص می دانیم یا نشناخته ایم. اسلام ناقص نیست، پس ما نشناخته ایم، باید بشناسیم، چه ارائه می دهد که اسلام ندارد؟ اسلام اصیل ندارد؟ این قرآن ما، این نهج البلاغه ما، این روش پیامبر ما، این روش ائمه ما.

یکی از شخصیت های روسی که نماینده مجله معروف پرآودا بود و از متفکرین، و عربی هم می دانست می گفت: «چرا با این کمونیست ها شما اینقدر معارضه می کنید؟ چرا اینجوره وضع ما؟ اینقدر اینها را درهم می کوبید؟» گفتم کمونیست به چه معنی؟ به معنی لغوی، به معنی اصیل لغوی نه اصطلاحی که شما گذاشتید، یعنی زندگی خانوادگی، اسلام پایه گذاری کرده است، در صدر اسلام این جور بوده، زندگی پیامبر (ص) و صحابه مهاجرین و انصار چنین بوده، او زبان عربی بلد بود گفت: «اگر این است کمونیسم، پس مسلمانها هم معنی کمونیزم را دارند، همه کمونیزم را فهمیدند.» گفتم اما این منهای آنچه که شما آنها را بهم متصل کردید که مسأله ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم مادی است و اصالت ماده است. آنها باید از این جدا کنیم.

خلاصه این مسأله تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی که مدتی من گاهی در سخنرانیها اینجا و آنجا می گفتم و بعضی ها به عللی مخالفت می کردند و یا تأیید نمی کردند، بحمدالله شب گذشته با حضرت امام که همین موضوع را بحث کردیم و چاره اندیشی بود که مردم در سرنوشت خودشان که واقعا باید به دست بگیرند، حاکم باشند ایشان امر فرمودند، که باید تشکیل شود، نه دولت می تواند در مقابل امر ایشان که امر متبعی است، امر مرجعی است، که مردم به مرجعیت همه قبولش دارند، مخالفت کند، (صحیح است)

نه‌گروه‌های دیگر.

از اینجا به تمام شهرها به تمام روستاها ابلاغ کنید، هر که با این امر مخالفت کرد، مخالفت با رهبری کرده، مخالفت با شخصیت امام کرده، مخالفت با مصلحت واقعی انقلاب کرده، ما امیدواریم که همه، می‌دانم که در اینجا از اکثر شهرستانها جمع هستند و آمده‌اند، این فرمان امام را به همه جا ابلاغ کنید و ابعاد این مسأله، چگونگی طرحش، را گروه‌هایی هستند و خواهند بود که بررسی کنند، وزارت کشور، دستگاه‌های دولت باید در خدمت انجام این امر باشند و خود امام هم فرموده‌اند من هم بررسی می‌کنم، به همین زودیها طرحش را اعلام خواهم کرد.

از تهران هم ان شاء الله به یاری خداوند شروع می‌کنیم از اندیشمندان، نماینده‌های دولت و مردم.

مسأله‌ای که باز سوء تفاهمی پیش آمده یکی خود من بودم که از نظرها پنهان بودم و توجیحات مختلفی درباره غیبت بنده شد، حالا در خدمت شما هستم. یک مسأله هم بسته شدن دفاتر ما بود که ان شاء الله امروز که جمعه است از فردا بازند و در خدمت مردم همانطوری که بوده ان شاء الله خواهد بود.

خداوند همه شما را یاری کند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



متن سخنرانی حضرت آیه الله طالقانی

به مناسبت شهادت استاد مطهری

حسینیه ارشاد

اردیبهشت ۱۳۵۸

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



کتابخانه آنلاین «مالقانی و زمانه ما»



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

( من المؤمنین ) رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا .

هیچکدام ما تصور نمی‌کردیم در سوگ یکی دیگر از فرزندان عالیقدر اسلام ، به این زودیها ، دور هم جمع شویم . جایی که اکنون من نشسته‌ام محلی است که دوشخصیت محقق و دوگوینده و نویسنده از اسلام ، در اینجا نشستند و گفتند و هر دو شهید شدند ، تا سرنوشت من چه باشد . آن شخصیت‌هایی که هر دو در مسیر هدف‌های عالی اسلام پیش رفتند و جالب و جذاب جوانهای ما و نوباوگان ما ، نوباوگانی که پیوسته سالها بر اثر شناسائی به اصول و مبانی انقلابی و محرک اسلام ، در بین افکار و اندیشه‌های وارداتی شرق و غرب متحیر بودند ، هرکدام از یک دید و یک بُعد .

اسلام دارای ابعادی است و جهاتی است ، و کسانی که در راه تحقیق اسلام و تفهیم اسلام کوشیده‌اند ، هرکدام از یک بُعد یا چند بُعد ، اصول و حقایق قرآن و مکتب اسلام را شناختند و شناساندند . مرحوم شهید عالیقدر و محقق بزرگ ما ، مطهری ، سالها ، مدت‌ها ، در اینجا مسائل اسلامی و اصول پوشیده شده اسلام را در ابعاد فلسفی توحیدی ، مسأله عدل ، مسائل معاد را با زبان روز ، استدلال و تحقیق کرد . در آن دوره‌های اختناق و در آن دوره‌هایی که رژیم طغیان و ضد دین و اربابهای او نمی‌خواستند جوانهای ما با

مسائل اصیل و محرک و انقلابی اسلام آشنا بشوند، کوشیدند و شب و روز سعی کردند نوشتند، گفتند.

باز فراموش نکنیم که مرحوم دکتر شریعتی با یک مسأله جدید اسلام را مطرح کرد، از دید تخصص و تحقیق خود، که دید جامعه شناسی بود. هیچوقت نباید مانتصور کنیم که این دیدها باهم اختلافی دارد، یا تضادی بین اینها هست. ملاحظه می‌کنید از پایان قرن اول اسلامی تفسیر قرآن که سرچشمه اسلام و منبع دین ما و مدرک و سند ما مسلمانهاست، از وقتی که شروع به تحقیق در قرآن شد، جهات و ابعاد و بینشهای مختلفی در تحقیق قرآن وارد شد و هرکدام از دید خود: محدثین، فلاسفه، معتزله، اشاعره و عرفا، هرکدام از دیدی، در این دریای عظیم وحی غواصی کردند و دُرهای (همانطوری که امیرالمؤمنین درباره قرآن بیان می‌کند) بیرون آوردند و به مسلمانها ارائه دادند و هیچوقت هم باهم تضاد و تنافی نداشتند و هرکدام در مرز خود پیش می‌رفتند. تفسیرهایی که از دید محققین، معتزله مانند فخر رازی، دیگران و بیضاوی نوشته شد، تفسیرهایی که امامیه از نظر خود و از دید خود علمای ما تحقیق کردند و بعد از اشاعره عرفان و فلسفه در بین مسلمانها می‌بینیم که بزرگترین فیلسوف عمیق اسلامی ما، صدرالدین شیرازی تفسیر نوشت. البته همه اینها هم به حسب زمان خود تحقیقاتشان بسیار مفید بود. اشتباهاتی هم داشتند. خودشان هم اعتراف داشتند و بعد، امثال تفسیر لاهیجی، تفسیر محی‌الدین. اینها چرا هیچوقت باهم دعوا و جنگ نداشتند؟ چرا تضاد نداشتند؟ فقط تحقیقی بود. گاهی هرکدام از مرز خود بیرون می‌رفتند، و گاهی هم انتقادات صحیحی داشتند و از مجموع اینها به تدریج بینش قرآنی مسلمانها گسترش پیدا کرد. ولی چه شد که در این سالهای اخیر آن که محقق فلسفه و حدیث و کلام اسلامی (مانند شهید بزرگ ما مرحوم مطهری)، و این همه منابع فکری و سرمایه به جوانهای ما، اعطا کرد، بعد شهید دیگر ما (مرحوم دکتر شریعتی) که از دید جامعه شناسی (که یک مسأله جدیدی بود برای دنیا و ما؛ چون علم جامعه شناسی علم حدیثی بود، علم جدیدی بود)، وقتی که او از این بُعد وارد تحقیق اسلام و تبیین اسلام، برای نوجوانهای ما و مجذوب شده‌های ما به مکتبهای دیگران شد، این همه سروصدا بلند شد.

با اینکه از اول اسلام تا حال، در بیان حقیقت مسائل اسلامی، مسائل قرآنی، همه بحث کردند، چه بسا بحثهایشان هم، باهم هماهنگ نبود، یا مخالف بود، به چه علت بود. عده‌ای از روی اخلاص، شروع کردند سر و صدا راه انداختن، ولی همینها هم



من خود از ابتدا یقین داشتم و می‌دیدم، که آلت دست شده‌اند، چون همیشه مسائل اختلافی بوده. شما هرآیه‌ای، هر سوره‌ای از قرآن را در نظر بگیرید از صد راسلام تا بحال می‌بینید که هرکسی، هر محقق، هر محدثی، هر عارفی، هر فیلسوفی، نظری داده، پس مسأله تازه‌ای نبود. چرا؟ برای اینکه ما در بحبوحه عصر استبداد و استعمار دنیائی بودیم و آن خطری که شرق و غرب برای منافع خود و برای گسترش نفوذ خود در عالم اسلام می‌دید، همان اسلام اصیل بود، همان اسلام محرک بود، همان اسلام انقلابی بود. این را شنیده‌اید و همه می‌دانید که گلا دستون یهودی، نخست وزیر طلیعه استعمار قهار انگلستان، با آن همه درگیری‌هایی که در شرق اوسط داشت، قرآن را برداشت و گفت: تا این کتاب در میان مردم و مسلمین، حاکم است و نافذ است، مانع نفوذ ماست. آیا گمان می‌کنید این حرف را از روی استهزاء یا شوخی بیان کرده بود؟ نه! واقعاً هم همین بود. همینطوری که می‌بینید، همانطوری که الآن مشاهده می‌کنیم، و برنامه گذاشت برای این کار که هر چه بتواند قرآن را از مکتبهای ما، از دانشگاه ما و از دسترس تحقیق محققین ما و از مجامع دینی ما دور بگرداند و ببرد به قبرستانها برای تیمن و تبرکها و استخاره‌ها و غیر ذلک، عمل هم شد. کارشان را هم کردند. من خودم به یاد دارم در حدود سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ که از قم به تهران برگشتم در جنوب تهران، قسمت قنات آباد، که محل ما بود و مسجد مرحوم پدر من بود، من شروع کردم تفسیر قرآن گفتن. از دو طرف کوبیده می‌شدیم: از یکطرف مجامع دینی که چه حقی دارد کسی تفسیر قرآن بگوید؟! این قرآن در بست باید خوانده بشود، و به قرائتش مردم بپردازند. گاهی هم در مجالس فاتحه، اگر یک آدم جانی، خائن، دزد فاسد، یک عمری فساد کرده، چند آیه‌ای قرآن، بعدش هم این خلد آشیان! جنت مکان! مدتی خدمت به کشور و مملکت کرده خداوند بیامرز دش!! و چقدر من خودم فشار تحمل کردم تا بتوانم این راه را باز کنم که قرآن برای تحقیق است، برای تفکر و برای تدبر است نه برای صرف خواندن و تیمن و تبرک جستن. همانطوری که مرحوم سید متفکر و انقلابی ما، مرحوم سید جمال الدین، قبل از آن گفت. تکیه او هم برای حرکت مسلمانها و برای بیداری مسلمانها همین بود که چرا قرآن برکنار شده است. پس این اختلافی که دامن می‌زدند (چون اینجا حسینیه ارشاد است) و ما باید به این مسائل خاتمه بدهیم: **«رَتِّلْ كِتَابَ اللَّهِ فَذَلَّتْ لَهَا الْوَاكِبُ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَكُمْ نَسَبٌ مِمَّا كَسَبْتُمْ وَ لَكُمْ نَسَبٌ مِمَّا كَسَبْتُمْ وَ لَكُمْ نَسَبٌ مِمَّا كَسَبْتُمْ وَ لَكُمْ نَسَبٌ مِمَّا كَسَبْتُمْ»** که هنوز داریم دنبال می‌کنیم. چه شده که دو محقق، دو مفخر از دو دید اسلام را به جوانها ارائه کردند، قرآن را ارائه کردند، اصول اسلام را ارائه کردند، اینطور منشأ بگو مگو

شد؟! آنوقتی که باید همه فکر کنیم، ببیندیشیم، آماده باشیم، متحد باشیم در مقابل این قدرت طاغوتی و استبدادی قهار که همه قوای استعمار پشت سرش ایستاده ما در بحث این که او چه گفت و او چه گفت، او ولایت دارد و این ولایت ندارد، اندازه گیری کنیم ولایت اشخاص را! بدون اینکه اصلاً بفهمند معنی ولایت چیست، ولایت یعنی چه؟ ببینید چقدر ما براثر این مسائل ضربه خورده ایم. ولی (وَوَيْكِدُونَ كَيْدًا وَاكِيدُ كَيْدًا فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ اَمَهُمْ رُوْدًا). همین ضربه ها هم مثل همه ضربه ها، منشأ بیداری و هشیاری ما مسلمانها و دیگر عالم اسلام شد که مرکز و اساسش ایران و مکتب اهل بیت (مکتب امامت) است. دو شهید از این حسینیه ارشاد دادیم، که هم حسینیه است و هم ارشاد. هم ارشاد کرد هم مکتب حسین را زنده کرد، هم فکر و هم عملاً، بعد از آن که همه جا بسته شد من هم محدود شدم، زندانی شدم، مسجد هدایت هم بسته شد، اینجا همان فکر، همان مسأله ادامه پیدا کرد و بحمدالله باز هم امیدواریم ادامه پیدا کند. و حسینیه است که شهید می دهد، باز هم شهید خواهد داد، چون مسأله شهادت بعد از اعلام هدفها و مقاصد و مبانی حکومت و ولایت اسلامی است، اینجا است که درگیری پیدا می شود والا نشستن توی خانه ها و بحث کردن و بعد هم آخر یک فاتحه ای برای اموات در پی قرآن خواندن، اینکه به گا و گوسفند کسی ضرر نمی زند! چرا اینجا را بستند؟ چرا به هر صورت اینجا را کوبیدند؟ برای همین! برای اینکه یک نقطه حرکت و یک نقطه انفجار بود. نمی خواهیم بگویم منحصر به اینجا بود، اما اینجا مرکزیت داشت. اولین پایه گذاران اینجا یعنی دوستان ما، رفقای ما، بخصوص مرحوم مطهری شهید ما، از همین جا آغاز کرد. نوشته هایش، کتابهایش و تبیین هایش، و فعلاً به همینجا انجامید. ما امیدواریم که این حسینیه ارشاد که در دیوارش و کرسیش و همه ساختمان این حسینیه بازگو کننده صداهای اسلام و فریاد انقلابی اسلام بود، ادامه پیدا بکند. خداوند همه آنها را با اولیایشان و با شهدای بزرگ و این شهید عزیز ما را که چند شب پیش آخرین سجده را برای خدا کرد ولی با چهره ای خونالود سر به زمین گذاشت، با اولیایشان محشور بدارد. بعضی از دوستان، از جمله همین دوستان حسینیه ارشاد و رفقای دیگر، اصرار می کردند که گاهی من بتوانم صحبتی کنم، آیه ای، مسأله ای. و عذرها خواستم که عذرهم نبود، واقعاً هم معذورم. همینطور هم از دستگاه رادیو و تلویزیون، و بهایشان گفتم که اگر من تفسیری نوشتم - و هیچ ادعا نمی کنم، همان طوری که هیچ کس نباید چنین ادعائی کند که آنچه می گوید و آنچه می اندیشد درست است، مطابق واقع است - بهر حال مورد



توجه واقع شده، می‌دانید از برکت چه بود؟ از برکت زندان بود! زندانی که دیگر هیچ مسوئولیتی من نداشتم، جز اینکه راه بروم، یک سوره‌ای، یک آیه‌ای را در نظر بگیرم، دور حیات زندان، وقت خوابیدن، وقت آسایش، چیزی بفهمم و یادداشت‌کنم و مهمترین مسوئولیت را برای خودم همین می‌دیدم و با وسائلی و مشکلاتی به‌خارج بفرستم، تا به‌صورت چاپ و انتشار در بیاید. ولی حالا خود آقایانی که شاید اینجا بسیاری باشند این تقاضا، این مسأله را مطرح می‌کنند، شرایط روحی، مزاجی، مشکلات مرا در نظر بگیرند که از وقتی از زندان پا بیرون گذاشتم شاید نتوانستم چند صفحه کتاب بخوانم یا به‌خیال فکر خودم فرو بروم و مسأله‌ای را بیان بکنم. از این جهت من معذورم و مرا باید معذور بدانند. ولی از باب خالی نبودن عریضه این نکته را عرض می‌کنم که از خصائص قرآن و درک قرآنی است، که شاید کمتر توجه داشته باشیم، که بعضی از مسائل و حقایق قرآن در ضمن حرکت برای انسان تبیین می‌شود، نه نشستن یک گوشه‌ای و این تفسیر و آن تفسیر و این بیان و آن بیان، این اظهار نظر را دیدن و اینها را جمع کردن. من باب مثال، عرض می‌کنم تفسیر سورهٔ: «والنازعات» را. همانطوری که کسانی که دیدند در همین پرتوی از قرآن من نوشته‌ام، ولی وقتی بیرون آمدم و این حرکت و انقلاب را دیدم، باز دیدم یک‌مسائل جدیدی برای من روشن شد، و این سعهٔ نظر قرآن است، همانطوری که خود قرآن بیان کرده با حرکت زمان و احتیاجات و برخوردهاست که بعضی از متشابهاً باید تأویل یابد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



دنباله سخنرانی آیه الله طالقانی

در حسینیه ارشاد

به مناسبت شهادت استاد مطهری

و

برداشتی از

سوره نازعات

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

انقلاب و تحول



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱۳۹۱



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا وَالتَّاسِطَاتِ نَشْطًا ، وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا ، وَالسَّائِقَاتِ سَيْقًا ،  
فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا .

نَزْعُ به معنی لغوی: چیزی را از ریشه بیرون آوردن، درختی را از ریشه درآوردن و به شدت کردن. و حال احتضار انسان را هم، حال نزع می‌گویند، برای اینکه در آن وقتی است که انسان دچار اضطراب و کشمکش است تا روحش از بدن مفارقت کند و تسلیم شود، این یک نکته. نکته دیگر این است که نزع از افعال متعدی است و قرآن در این آیه بیان نکرده که چه را از جا می‌کنند این نزع کنندگان. مفسرین، که هیچ اعتراضی هم بر آنها نیست (بارها من گفتم و نوشتم که تفسیرها عموماً تطبیقی است نه تفسیر کامل. قرآن مطالب کلی بیان می‌کند. بحسب فراخور زمان و درک شنوندگان و محیط، امام، معصوم، یک مصداقی و یک موردی را برایش بیان می‌کند و این نباید منشأ این باشد که انسان جمله و آیه را در همان قسمت محصور بداند. از این جهت می‌بینیم آیه اطلاق دارد) تفسیر کردند به فرشتگانی که روح را هنگام احتضار می‌کنند و با خود می‌برند، روح‌موم، کافر یا اعم. بعضی تفسیر کردند به حرکت درونی انسانها به طرف حق، بعد از مرگ که تکامل بعد از موت است. اینهم یک تفسیری است. ولی وقتی که به خود قرآن برمی‌گردیم «والتنازعات» یک معنی عام و شاملی دارد. انسانی که از جهت خلقت و وابستگی به زمین و زندگی و ریشه‌های غرائز، مانند حیوان آفریده شده و عمر می‌گذراند. این انسان اگر به حالت نزع و نزوع یا نهضت درآمد، اولین شرطش این است که از جا کنده بشود. آنهایی که در تفکر و تدبیر، مسائل علمی، مسائل اکتشافی، مسائل تدبیرهای سیاسی فرو می‌روند و

غرق می شوند، کسانی هستند که از وابستگیها و ذلیبستگیها، غرایز، حتی اوضاع و شرایط محیط، به شدت خودشان را از جا بکنند.

تشبیهی است که گویا در تفسیر هم هست که در همه حرکات موجودات: از ذرات عالم گرفته تا کرات، از ابتدای تکوین و انسانها و مصنوعات متحرک، می بینید این قانون جاری است. طیاره خود به خود به زمین وابسته است، جرمی است از زمین، وقتی بخواید حرکت بکند، نیروی به او فشار می آورد که مافوق جهت وابستگی و جاذبه زمین است. این را باید به تدریج از جا بکند. این حرکت نزعی است. وقتی از جا کنده شد، به تدریج مستغرق در حرکت می شود: «وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا» و یکسره از محیط و جاذبه زمین که بالا رفت، در حرکت، دیگر احتیاج به نیروی فوق العاده کننده نیست، حالت نشاط پیدا می کند. یعنی خود به خود به حرکت می آید: «وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا»، و شناور می شود در فضا و پیش می رود: «وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا»، فالمدبرات أمراً: بعد آن وظیفه ای که برای آن حرکت است، انجام می گیرد، باری را به منزل می رساند، مسافری را از جای خود به جای دیگر می رساند، یا فرض کنید دستور بمباران جایی (این هم امری است) را، حالا یا به حق یا به باطل انجام می دهد. انسان هم از این جهت، چنین موجودی است که هدفی که پیدا کرد و دل بست به آن هدف، باید از جا کنده بشود والا متوقف خواهد شد، برمی گردد، رجعت می کند.

وقتی که من از زندان بیرون آمدم، دیدم که این جوانها، غیراز آن جوانهای ۳ سال قبل بودند، این زنان ما غیر از آن زنان قبل بودند، این روحانیت ما غیر از آن روحانیت است، این بازاری، این کاسب، این اداری، این ارتشی که همه یک سر وابسته بودند به محیط و محل و زندگی و انجام غرائز و تولید خود، جوانهایی که توی خیابانها صف می کشیدند، برای دیدن فلان منظره شهوت انگیز، همانهایی که برای زندگی و یافتن وسائل تأمین شهوات، در این محدوده دور خودشان می گشتند، دیدم که یک مردم دیگری شده اند، «نازعات»، شدند همه از جا کنده شدند، یک موجود دیگری شدند، یک حرکت دیگری. من واقعاً گاهی شک می کردم، توی این خیابانها عبور می کردم، این مشتبهای گره کرده، این فریادهایی که به روی نظام طغیان و استبداد گفته می شد... آیا اینها همان جوانها هستند؟! همان زنها و دخترهایی که دائماً به خودآرایی و خودنمایی می پرداختند؟! این نزع است! این حرکت نزعی است! حرکت و کنده شدن از جاذبه علائق و وابستگیهای زمین، به طرف چی؟ به طرف توحید، نجات انسانها، خوش را می دهد! همان کسی که از صدای یک تیر به خود می لرزید، صدای مسلسل را می شنود و فریاد شهادت را برمی دارد!



این انسان چه جور انسانی است! این انسان، انسان نازع است که خودش: خودش را از جا کنده، بهاراده خود و بر اثر درک و دریافت هدفهایی که سالها روی او کار شده و ارائه شده، و حرکت بعد او غرق در حرکت می شود و سراز پا نمی شناسد: «وَالنَّازِعَاتُ غَرْقًا»، و نشاط! گرسنگی می خورد، وحشت از در و دیوار می بارد، ولی او با نشاط، شب، نصف شب، توی خیابان، فریادش بلند است! یا خودش، خودش را از جا کنده، یا هدف، یا رهبری قاطع.

ببینید آیه چه جور منطبق می شود! نمی خواهم بگویم این تفسیر آیه است، ممکن است بعد هم یک مسائل دیگری پیش بیاید. «وَالنَّاشِطَاتُ نَشَاطًا، وَالسَّابِحَاتُ سَبْحًا»: همه در یک دریای خروشان به حرکت در می آیند، پیرزن، پیرمرد، زن بچه دار، مرد علیل، این خیابانها را طی می کند، باز هم نشاط دارد، نمی گوید خسته شدم، می گوید، باز هم می رود جلو، و در این حرکت می خواهند سبقت بگیرند، آخرش به کجا می رسد؟ آخرش: «فَالْمُدَبِّرَاتُ أَمْرًا». اینها هستند که باید قدرت تدبیر و سیاست و رهبری ملت و ملت‌های را به دست بگیرند، تا «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّجِفَةُ»: البته منظور قیامت است، این حرکت ادامه پیدا می کند، در همه عالم است، در همه مظاهر و پدیده‌های طبیعت هست، در قوای مدبّر عالم، یعنی فرشتگان مدبری که با شعور، عالم را اداره می کنند، هست. اگر نباشد فناست، موت است، وقفه است، وقفه فناست، وقفه موت است. «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّجِفَةُ» یعنی این هست تا اینکه زمین منهدم بشود، این هست تا حرکت از زیر بیرون بیاید و به هم بزند همه چیز را. حرکت بنیانی! «رَجْفَةٌ» غیر از «زَلْزَلٌ» است. زلزله معنای اعمی دارد از هر جور حرکتی، ولی رَجْفَةٌ، حرکت عمقی است، از درون زمین، از درون انسانها «تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ»: دنبال او مسأله پیش خواهد آمد، «قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ» در روز قیامت بزرگ (و هر روز قیامت است، هر وقتی که نزع باشد و نهضت باشد، دنبال قیامت است که گناهکار، خادم و خائن از هم امتیاز پیدا می کنند) دل‌هایی که محکم است که روبه حق است. دل‌هایی هم بر اثر شکست و رسوائی در درون خانه اش می تپد.

یکبار سخن قرآن و آهنگ و طول آیات تغییر می کند: «هَلْ أَتَيْتُكَ حَدِيثُ مُوسَى؟ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»، این یک مسأله دیگری است: چگونه دریافت وحی و مسوولیت برخورد نبوت با طغیان و این که چگونه طغیان تبدیل به طاعت خواهد شد، و مسیر نهایی طاعت. موسی است و فرعون است، ولی مثل اینکه این آیات، همین امروز نازل شده است، شنیدید داستان موسی چه بود؟ کجا رفت؟ اینها مهم نیست. آن وقتی

که در مقابل مستضعفین احساس مسوءولیت کرد و برگشت به طرف مصر برای نجات مستضعفین از یک سو مسوءولیت نسبت به زن و نسبت به همسر باردارش، از یک سو مواجه شدن با چنین قدرت فرعونى که همه مردم را خفه کرده و می گوید منم آن کسی که همه چیز شما دست من است، از یک سو احساس مسوءولیت برای نجات مستضعفین بنی اسرائیل و قوم مصر، حرکت می کند. همانطوری که هر انسانی در این نزاعها و این حرکتها دچار وادی سرگستگی می شود که مسوءولیت را از کجا آغاز کند و چگونه انجام دهد! کشمکش، تنها وادی ظاهری نیست، وادی درونی هم هست، تپه ها، ماهورها، گم کردن راه، شب تاریک، ظلمت طغیان، ظلمت طبیعت، هراس، ترس، همه چیز در آن هست، ولی مسوءولیت را فراموش نمی کند، در این وادی که او را به هم پیچیده، سرگشته اش کرده، ولی مسوءولیت را احساس می کند و می داند که در این سرگستگی و در این تحیر و رعب و ترس و ظلمات، نباید مأیوس بشود. در اینجا است که صدای حق و ندای حق را می شنود *«إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ»* به سبب وادی مقدس (که مقدس شد برای همین) و در وادی مقدس و با کشش وادی مقدس، وادی به هم پیچیده، سرگردان کننده «طوی»، که از کجا کار را شروع کنم و به کدام مسیر بروم؟ همین اندیشه است، از مسوءولیت است که راه را باز می کند، اینجا است که انسان صدای خدا، صدای وجدانها و صدای محرومین را به شدت می شنود. از نزدیک صدامی آید تا به درون وجدانش منعکس بشود. *«إِذْ هَبَّ إِلَيَّ فِرْعَوْنُ إِنَّهُ طَغَى»*: برو! نترس! ما با تو هستیم، چی داری؟ هیچی! سلاح داری؟ نه، یک عصا! یک عصای خشک ولی وقتی نیروی ایمان شد و قدرت ایمان بود، همین عصا، همه کار می کند همانطوری که مشتهای ملت ما در مقابل این همه دسیسه ها و سلاحها، همه کار را کرد دنیا را به اعجاب آورد.

*«إِذْ هَبَّ إِلَيَّ فِرْعَوْنُ إِنَّهُ طَغَى»* از کجا شروع کن و چرا؟ طغیان کرده برای اینکه شاه است! فرعون برای اینکه ثروت مداراست، طغیان کرده، برخلاف نظام عالم واراده خدا، این فرعون سرکشی می کند و نظام عالم مخالف سرکشی است. وقتی کوهها تکوین می شوند و بعد از سالیانی، سر از میان دریاها بیرون می آورند و به زبان حال می گویند این منم که سربلند شدم و به همه جا مسلطم، از طرف دیگر تمام عوامل طبیعت: باد و باران و تگرگ و مورها و همه چیز بر او مسلط می شوند تا سرش را پائین بیاورند، این کوههایی که، بیچاره ها، تبدیل شدند به تپه های بی خاصیتی، همه کوههای طغیانی بودند! برای اینکه ازاده خدا مخالف طغیان است. پس برو! *«إِذْ هَبَّ إِلَيَّ فِرْعَوْنُ إِنَّهُ طَغَى»* اما چگونه برخورد کند.

ببینید مسیر برخورد ما هم همین طور بوده.



نمی دانم ، من نمی خواستم این قدر حرف بزنم ، وقت گذشته ، خسته اید ، همین جا توقف کنم ، اگر عادت به زیاد شنیدن در این حسینیه کرده اید ، این جمله از آیه را عرض کنم و ثوابش را هدیه بکنیم به روح شهید بزرگمان که بهترین ثواب است و در مسیر فکر آنها بوده است .

( برخورد موسی با فرعون را ببینید ) ملاحظه می کنید چقدر خاضعانه است و چقدر برخورد منطقی است : «فَقُلْ هَلْ لَكُمْ إِلَهٌ إِلَّا أَن تَزُكِّي» تو هم انسانی اینجور بدبخت شدی ، مسخ شدی و اینجور پوسیده شده ای ، و چرکین شدی و از حرکت و کمال بازماندی ، دلت می خراهد تو هم اگر وجدانی داری که خودت را تزکیه کنی ، آدم بشی ! مگر برخورد ملت ما ، علمای ما ، رهبر ما ، با این طاغوت زمان ، غیر از این بود ؟ مردک به خودت رحم کن ، تو هم انسانی هستی ، بیا آدم بشو ، «وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشِي» : ترا هدایت کنم ، تو هم یک روح خشیت بشوی . مگر این طغیان چقدر باقی می ماند ، دوام می یابد ؟ می میری ! بدبخت به جای اینکه خدمت بکنی ، چرا این مردم را از رشد و حرکت و کمال و پیشروی و آزادی بازداشته ای ؟ «وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشِي» ولی در مقابل این مصلحت اندیشی و عاقبت بینی ، طاغی به طاغوتی گرائید ، همانطوری که سقراط بزرگ می گوید : کارطاغی به جائی می رسد که کلمه قانون و حق به جای اینکه او را متنبه کند مثل آتشی است که در او ، مواد سوخت بیشتر بریزند ، طغیانش بیشتر می شود . این خاصیت طغیان است ، مستبد است . «فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ» : «این قاراه» جمله ای است ، مقدر پس از درگیریها ، گفتگوها ، برخوردها که قانع نشد . اینجا است که نشانه خدا را ارائه داد قدرت الهی را نشان داد که من هم با همین عصا (همین قدرتی که شما ملت به دنیانشان دادید) ، با این عصا ، کارت را تمام می کنم با همه قدرتی که داری ! «فكذب» ، حالا ببینید طریق حرکت طغیان ، از طغیان به طاغوت چگونه است ! «فكذب» اول تکذیب کرد و گفت این حرفها را ببند از دور ! آنها را باور نکن همه چیز من دارم ، هیچ کس نمی تواند (به من فرمان دهد که من فرمانروا هستم) ، قدرت دارم ، پول دارم ، تجهیزات نظامی دارم ، منابع ثروت دست من است ، قدرتها پشتیبان من است . «وَعَصَىٰ» : سرپیچید «ثُمَّ ادَّبُرُ يَسْعَىٰ» یکسره اعتراض کرد ، و شروع کرد قدرت خودش را نمایاندن و قدرت جمع کردن «فَحَشْرُ فُنَادِي» ، حشر را مفسرین مرادف و به معنای جمع دانسته اند که افراد را جمع کرده ولی می دانید حشر به معنی جمع است و مجهز کردن و به پا داشتن است یعنی چه ؟ معنی اش یعنی یکرستاخیزی به پا کرد «حزب رستاخیز درست کرد» ، حزب رستاخیزش

که جابجا شد گفت: «اَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»: همه چیز شما دست من است: فرهنگتان، نانتان، مسکنتان، زندگیتان، می خواهم بدهم، از خارج وارد کنم، همه کارتان! شرکتها درست کرد، کارها درست کرد، با حزب رستاخیزش! «فَحَسْرَةً قَدَّأَى»، نگفت من خدایم، گفت «أَنَا رَبُّكُمْ»، یعنی ربوبیت شما، چه ربوبیت جسمی شما و غذا و زندگی شما، چه ربوبیت اخلاقی و فرهنگی شما همه دست من است، «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى فَاخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخِرَةِ وَالْأُولَى»، نمی گوید خدا کشتش، غرقش کرد، بیچاره اش کرد! نکال همین است، زبونش کرد، در بدرش کرد که هیچ جا، جا نداشت، اگر یک مرتبه میمرد که راحت می شد، ولی دید همه چیزش دارد، هرآن برایش مرگ است که خدا مرگش را بیشتر کند، و این معنی نکال است و تنکیل است: مهر باطله به او زدن، زبونش کردن، خوارش کردن! وگرنه اگر با یک گلوله راحتش می کردند که برایش نکال نبود، «فَاخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخِرَةِ وَالْأُولَى، إِنَّ فِي ذَلِكَ»: این یک عبور تاریخی است! به همین جا نایستید، مسلمانها هی پشت سر را نگاه نکنید که فرعون چند هزار سال قبل را ببینید، از این عبور باید بکنید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى»!

صلی الله علی محمد و آل محمد . اللهم اننا نسئلك وندعوك بما سمكنا الا عظم يا الله .  
 پروردگارا دلهای ما را به هدایت و نور قرآن و هدایت مکتب امامان روشنتر بگردان!

اختلاف و نفاق در راه حق، در راه پیشبرد انقلاب را، از دلهای ما، اخلاق ما گروههای ما، خداوندا ریشه کن بگردان .  
 خداوندا ما را از دسائس و کید، دشمنان و بیگانگان حفظ بفرما ،  
 همه ما را در راه به ثمر رساندن این نهضت عظیم بی سابقه در تاریخ اسلام موفق تر بگردان!

گذشتگان ما را بیامرز، شهدای ما را همیشه الهام بخش فکر و نهضت ما قرار بده!  
 خداوندا روح مطهر، دوست ما و محقق ما و شخصیت بزرگ ما را با اولیایش  
 محشور بگردان و همه شهدای ما را برای ما الهام بخش بدار!

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ



متن سخنرانی آیه الله طالقانی  
درباره اشغال قدس و ملت فلسطین

دانشگاه تهران

۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۸

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ وَمِنْ كُلِّ مَكْرَبٍ لَأْيَوْمٍ مِنْ بِيَوْمِ الْحِسَابِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي  
بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ<sup>۱</sup>.

من پیش از اینکه در کسوت یک سیاستمدار متعارف و معمول باشم، یک شاگرد کوچک مکتب قرآن و معلم قرآنم و در اینگونه اجتماعات سعی دارم همان روش و برنامه‌ای را که همیشه دارم فراموش نکنم، چون مهمترین قدرتی که این ملت مسلمان ایران وهمهٔ مسلمانهای دنیا را می‌تواند علیه ظلم و استبداد و استکبار و استعمار برانگیزد، در سرچشمهٔ وحی قرآن است. ممکن است کسانی باشند که نسبت به طرح مسائل و آیات قرآن بی تفاوت باشند، یا بعضیها هم بربند، «ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم...»<sup>۲</sup>، «و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خساراً»<sup>۳</sup>.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس آیه‌ای که قرائت شد اولین آیهٔ سورهٔ بنی اسرائیل است. این مسألهٔ مهم و تاریخی که امروز در این اجتماع و در این زمان و در این سرفصل تاریخی ما دور هم گرد آمده‌ایم، طبقهٔ جوان ماء طبقهٔ نیرومند ماء طبقهٔ انقلابی ما! این مسأله در پیچ و خمهای

۱- اسراء/۱۰۱ . ۲- اسراء/۹ . ۳- اسراء/۸۲.

تاریخی گذشته، قرن‌ها، سال‌ها، در بستر تاریخ پیش رفته تا امروز مسأله فلسطین و اسرائیل به این صورت نمودار شده و از این جهت ما در یکی از برخورد‌های این درگیری‌های تاریخی واقع شده‌ایم.

در سورهٔ اِسْرٰی (یا سورهٔ بنی اسرائیل)، به همان مسأله توجه کرده که سیر رمزی و معراجی خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را، همین گذشتهٔ تاریخ و تنبیه و درس تاریخ و گذشتهٔ بیت المقدس، مسجد اقصی، سرزمین فلسطینی بیان کرده: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»، منزه است آن خدائی که «سیر» داد، پیامبرش را، از یک مرکز توحید و سجده و خضوع در برابر خدا (یک مرکز آزادی بشرها از بند عبودیت غیر خدا)، به مسجد دیگر (مسجد اقصی)، «لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا»، تا این پیامبر از آیاتی که در این مسجد اقصی است درس بیاموزد. وحی انبیاء، هم وحی آسمان است و هم وحی زمین. ترکیب آن دو وحی، دعوت و رسالت انبیاء را به پیش می‌برد. یعنی راهنمائی‌هایی که از طریق وحی خدائی به آنها می‌رسد و تجربیات تاریخی که به آنها داده می‌شود (آیاتی که در پیرامون مسجد اقصی است)، «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»: چون خدا می‌خواهد چشم و گوش پیامبرش را به همهٔ مسائل باز و شنوا کند، تا امتی چشم و گوش باز و هوشیار تشکیل دهد.

اطراف مسجد اقصی آیات وحی نبوت از اولین قیام توحیدی ابراهیم خلیل و همهٔ انبیاء بزرگ و درگیری بین توحید و شرک، استضعاف و استکبار است، جنگ‌ها و موضع‌گیری‌هایی که در اطراف مسجد اقصی، در قرون متوالی پیش آمده، در سرزمین خاورمیانه، بین شرق و غرب، در بستر حرکت توحید، در مهد پرورش انبیاء بزرگ توحیدی و انقلابی، که همهٔ حرکتها، همهٔ انقلابات بزرگ، از این سرزمین منشأ و الهام گرفته، درس‌هایی است از وحی و نبوتها، چگونگی درگیری انبیاء بزرگ تا وحی و نبوت آسمانی و آسپه‌ای که در سرزمین قدس و در، در و دیوار آن و در همهٔ اطراف آن، برای انسان شنوا و هوشیار باید بیاموزد. به پیامبرش می‌آموزد، این سر حرکت معراجی پیامبر است که زمانش هم شاید در همین روزها (ایام رجب) باشد. پیامبرش را به مسجد اقصی فرستاد و مرکز توحید حرکت انقلابی، دو مرکزهایی بخش انسانها از شرکها و طاغوتها. بعد از چند آیه، می‌فرماید: «وَوَضِعْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ (درس قرآن، درس تاریخ، درس فلسفهٔ تاریخ) لَتَفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنٍ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا. فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَئِمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا



أُولَئِكَ بِأَسْسِدٍ فُجَّاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ۱:

«ما در سرنوشت تاریخ، برای بنی اسرائیل این مطلب را تثبیت کردیم که بارها (مرتین به نظر من مثل کبیک است یعنی مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ)، یعنی در مسیر تاریخ، شما (بنی-اسرائیل) در زمین افساد می‌کنید (لَتَفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ)، سرکشی می‌کنید، بر مردم دیگر تجاوز و عدوان می‌کنید، همسایگان خود را سرکوب می‌کنید. در این خلال، بارها، در مسیر تاریخ، بنی اسرائیل بعد از آنکه باهم جمع شدند و ورد برتری نژادی و قومی و برتری شخصیت خود را به‌گوش یکدیگر خواندند، و خود را صاحب زمین و مالک زمین و خدا را، خدای بنی اسرائیل خواندند و برترین نژادها دانستند، شروع می‌کنند به افساد در زمین و دلیل کردن مردم دیگر و منکوب کردن آنها:

بعد از هر مرتبه بعد از آنی که علو و فساد اینها بالا گرفت، ما در میان بندگان خود کسانی را برمی‌انگیزیم که صاحب قدرت شکست ناپذیر باشند، (بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَئِكَ بِأَسْسِدٍ)، صاحب قدرت شدیدند و اینها برمی‌گردند و آنها را منکوب می‌کنند و وارث دیاری می‌شوند که آنها به غصب و به تجاوز، آن دیار را تحت تصرف خود آورده‌اند. این وعده‌ایست خدائی، وعده‌ایست شدنی (وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا):

باید مردم فلسطین و مسلمانهای دنیا و کسانی که چشم به این قبله اول اسلام دارند و این مهد توحید و الهام بخش راه و روش و منش و منطق انبیاء دارند، باید با همین وعده‌های قرآن امیدوار باشند، وعده‌هایی که شدنی است.

در مسیر تاریخ بارها این وعده عمل شده. از این جهت، پیش از اینکه ما به مردم فلسطین بیندیشیم باید به مسجد الاقصی بیندیشیم که مورد اتفاق همه مسلمین است، و به مردم فلسطین بیندیشیم، چون ملتی حق برده، حق کشته، تجاوز شده و آواره شده هستند و پاسداران مسجد الاقصی بودند. در سال ۲۸ اولین سفری که به موقت (کنفرانس) فلسطین رفتیم، از نزدیک به آوارگان فلسطینی می‌اندیشیدیم. از کشورهای اسلامی و عربی به کنفرانس آمده بودند، ولی بعضی فقط حماسه می‌خواندند و تظاهر به طرفداری از این مظلومین و مسجد غصب شده داشتند و بعضیها هم سیاسی بودند از نزدیک، افسردگی، ظلم، حق خوردگی مردم فلسطین را می‌دیدیم، که چگونه اینها مورد رعایت و مورد انفاق سازمان ملل و همان دنیائی و همان کشورهای واقف شده‌اند که اینها را آواره کردند. اول

از سرزمینشان راندند و بعد به صورت یک مشت فقیر و بیچاره به اینها کمک می کردند و چه بسا در مسیر بین بیت المقدس و خلیل الرحمن می دیدیم که این آوارگان بعضی در یک سوی سیمهای خاردار بودند، بعضی در سوی دیگر. یک عده اقوام، خویشان در آن سو بودند و کسانشان در این سو، بطوری که از دور با دست و حرکت می توانستند به هم اشاره کنند، زیر نفوذ و قدرت پاسداران صهیونیسم، این وضع را دیدیم. ولی همین مردم، همین مردمی که آواره و جیره خوار شدند و چهره های گرفته، چهره های ماتم زده، چهره های شکست خورده داشتند، طولی نکشید که در اثر فشارها همین مردمی که در فلسطین قبل از غصب یک عده مردم کشاورز عادی سرزیر بودند و بعد از غصب، مردم مرتزقه ای شدند، ولی طولی نکشید مطابق همین وعده قرآن (بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ)، همین مرد و زن فلسطینی همین منکوبین، همین تحقیر شده ها، همین جیره خواران، تبدیل شدند به مردان و زنان مبارز و پر حماسه ای که شرق میانه را از حماسه خود پر کردند و به تمام دنیا حماسه مظلومین را الهام بخشیدند «وَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ»، امیدواریم در دنباله آخر این آیه، روزی ببینیم که مردم فلسطین، با همین قهرانقلابی، سرزمین خود را آزاد کنند، و بیت المقدس و مسجد اقصی و محل معراج پیغمبر اسلام را بصاحبانش برگردانند. صاحبان بیت المقدس، نماینده های همه ملت های توحیدی هستند همانطوری که بودند. یهود و نصارا و مسلمانها، همه بیت المقدس را از خود می دانستند و می دانند، ولی امروز صهیونیسم که می گوید بیت المقدس فقط از آن ماست.

وعده دیگر قرآن بعد از چند آیه خطاب به بنی اسرائیل است: «ان احسنتم احسنتم لانفسکم» شما مغرور نباشید به اینکه اولاد انبیاء هستید، یا خیال نکنید نژاد برتر هستید. دنیا، دنیای عمل است. اگر در دنیا نیکی کردید، همه جا، جا دارید، معزز هستید، و اگر بدی کردید، به حال خود بدی کردید. وقتی که وعده خدا برسد: (فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ آخِرِهِمْ لِنَبْوَةٍ أَصْحَابُ الْمَقَابِلِ) به همین زودیها چهره های صهیونیست های جلاد و تروریست مانند بگین، سیاه خواهد شد، «وَلْيَدِ الْعُرَاقُ الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ»: داخل مسجد خواهند شد همانطور که بارها در زمان فاتحین اسلام و دیگر خداپرستان، وارد مسجد شدند و ریشه فساد را کردند. این خلاصه ایست از درس قرآن درباره این حرکت تاریخی بنی اسرائیل.

این برای یادآوری سالگرد نهضت فلسطین غصب شده، و بیاد آن دور هم



جمع شده ایم می بینیم از ابتدای این غصب تا حال، چه مراحل را گذرانده مرحله اول فریبکاریها، دروغگوئیها، پشت هم اندازیهاست، سعی کردند که یک ملت مظلومی را ظالم بنمایانند و یک ملت غاصب ظالمی را مظلوم نشان دهند... همانهایی که امروز مانند جغد بالای لاشه استعمار خود، نوحه سر می دهند و چند نفری که از متجاوزین و از متعدیان حقوق مردم ایران که اعدام شده اند، سر و صدا راه می اندازند، همانهایی که در جنگ بین المللی اخیر می گفتند برای آزادی بشر و برای سرکوب کردن نژادپرستی آلمان و ایتالیا می جنگیم، طولی نکشید که همین منادیان دروغگوی فریبکار آزادی، چه بر سر یک ملت مظلوم حق برده، آوردند. چگونه خانه های اینها را گروه گروه خراب کردند، اطفال اینها را در مقابل مادرها و پدرها کشتند، شکمهای زنهای حامله را دریدند، شهرکهای را مانند دگر یاسین با جمعیتش کشتند و ویران کردند. همینها آن روز ندای آزادی سر می دادند که بشر را از قید بندگی و عبودیت ملتگاهی می خواهند آزاد کنند و در مقابل نژاد پرستی قیام کرده اند امروز هم برای باقی ماندگان رژیمشان ناله سر می دهند. اینها همانها هستند! مدتها تبلیغ کردند که فلسطینیها چنین و چنانند. مردمی هستند زمین از آن بنی اسرائیل است و اینها غاصب بوده اند! دوره تبلیغات گذشت و همه مردم دنیا به حق فلسطین و به حقانیت مردم فلسطین آگاه شدند، و امروز دیگر کسی در شرق و غرب دنیا نیست که فریب این تبلیغات دروغ را باور کند و بخورد امروز دیگر بعد از آنی که اینهمه فریبکاریها، تبلیغات، همه این دسیسه ها آشکار شده، به فریب دیگری پرداخته اند و به اسم صلح دست به طرف مصر دراز کردند، و بیچاره سادات را به بند خود کشیدند! که پیش از اینکه با او دشنام بدهیم باید به حالش ناراحت باشیم و به وضعی که برای او پیش آمده (متأثر) یک ملت مصری که این ملت و این سرزمین مصر که در این قرن اخیر، مرکز حرکت و انقلاب بود علیه متجاوزین و برای آزاد کردن ملت های عرب و ملل اسلامی، امروز خودش به بند و قید استعمار دچار شده و منزوی و تحقیر شده، و امروز همه ملل اسلامی و همه ملل عرب جز چند کشوری او را در انزوا قرار دادند. البته ملت مصر را ما می شناسیم، ملتی هوشیار، دانشمند، متفکر، ولی رژیم سادات این ملت را تحقیر کرده و ما امیدواریم که خود ملت مصر به حساب این جانشین فراعنه مصر برسند، همانطوری که ملت ایران به حساب فرعونک خود رسیدند. و این فرعونک را به سوی آن فرعونک راندند و آن فرعونک هم دیگر آنجا، در کنار فرعون تاریخ، جا نداشت و به جای دیگر آواره شد. ما اعلام می کنیم که همین سرنوشت برای این فرعون، این کسیکه خودش را مسلمان می داند

ولی عملش، عمل فرعونی است، یعنی حق مردم مصر و ملل عرب و ملت فلسطین را نادیده می‌گیرد، همین کسی که به عهدهای خود وفا نکرد (بعد از فوت عبدالناصر تعهد کرد راه او را ادامه می‌دهد ولی در اول خط مسیر، راهش را منحرف کرد)، همان کسی که می‌بایست مصر را جزء کشورهای غیرمتعهد قرار بدهد، رفت پست‌ترین تعهد را در مقابل آمریکا و اسرائیل انجام داد و دست در دست آنها گذاشت. (نیز وجود دارد)

و ما ملت ایران، این ملتی که انقلاب کرد، برپا خاست، ما با تمام قوا برای دستگیری هر ملت مظلومی، بخصوص ملت فلسطین و هر مستضعفی در هر کجای دنیا، تا آنقدری که امکان داریم، دست کمک دراز می‌کنیم، چون قیام ما برای نجات مستضعفین است، اول مستضعفین ایران، و بعد مستضعفین ملت‌های عرب و ملت‌های مسلمان اسپر فشار حکومت‌هایی که به ناحق و بدون رضای ملت‌ها بر آنها حاکمیت دارند.

این خونی که در خیابان‌های ما و در هر کجای و در هر شهر و دهکده ما جاری شد و خون‌هایی که در فلسطین جاری شد، در یک بستر حرکت می‌کنند. در بستر انقلاب، در بستر توحید، در بستر نجات خلق‌ها. و ما با این قدرتی که از نزدیک از مردم فلسطین و سازمان الفتح دیدیم که این طور کفن‌ها را به دوش گرفتند، جان‌ها را به کف گذاشتند و اسلحه به دست گرفتند، ما امیدواریم این‌ها نه تنها نجات دهنده خود باشند بلکه با این قدرت و نیرو، با این بأس شدید می‌توانند نجات دهنده همه مستضعفین ملل عربی که هنوز در استضعاف به سر می‌برند، باشند.

۳۰ سال است که از معاهده بالفور می‌گذرد، ۳۰ سال است که ملت فلسطین در زیر سخت‌ترین ضربات تبلیغاتی و جنگی به سر برده و امروز سرفراز بیرون آمده، و امروز می‌بینیم ما که در ایران جرأت نداشتیم که جلس‌های برای هماهنگی و همصدائی و همندائی با مردم فلسطین تشکیل بدهیم، امروز با آزادی صدای خودمان را با صدای مردم فلسطین

---

۱- بالفور وزیر امور خارجه انگلستان در سال ۱۹۱۷، در جریان جنگ جهانی اول، در برابر گرفتن فرمول بمب شیمیائی از وایزمن، صهیونیست شیمیدان، و به کار بردن آن علیه آلمان و ایتالیا، به او وعده داد که یهودیان اروپا را در سرزمین فلسطین، که در آن روز تحت قیمومت انگلستان بود، اسکان دهد. بنابراین از آن وعده تا زمان سخنرانی (۱۹۷۹)، ۶۲ سال می‌گذرد و ۳۰ سال اشاره به اعلام تأسیس دولت دار و دسته صهیونیست‌های اشغالگر در فلسطین به نام اسرائیل است (۱۹۴۸). مصح



ونماینده فلسطین باهم برای پیشبرد هدفهای مشترک دراز می‌کنیم ماکه در دوره استضعاف جرأت نداشتیم که درباره فلسطین، کلمه‌ای بگوئیم، امروز مسائل فلسطین را، در مرکز علمی مان، در دانشگاهمان، مطرح می‌کنیم. امیدواریم جوانهای ما بیشتر مسائل فلسطین را بشناسند، که یک درس بزرگ تاریخی قرن ماست و بیشتر روابطشان را تحکیم بکنند و هماهنگی خودشان را بنمایانند تا بتوانیم این انقلابی را که در دو نقطه حساس دنیا (ایران و منطقه فلسطین) پدید آمده، این انقلاب را به یاری حق و بهمت و همبستگی و اتحاد همه ملتها، ان شاء الله به پایان برسانیم.

درود ما بر همه شهدای ایران و فلسطین

درود ما بر همه شهدائی که خونشان در کنار و گوشه و تپه و ماهور اطراف

فلسطین و در سرزمین فلسطین ریخته شد.

درود ما بر خونهای که از جوانهای ما و جوانان فلسطین آمیخته شده

پیروز است نهضت ایران و فلسطین

پیروز است نهضت‌های همه مردم مستضعف دنیا

ما امیدواریم خداوند ما را از کید شیاطین، با هشیاری و با بینش کامل نجات

بدهد و با رهبری قاطعی که ما داریم (رهبری مراجع مسوؤل دینی بخصوص حضرت

آیت الله خمینی) روز به روز شکوفائی نهضت خودمان و دیگر نهضت‌های ملل ستم دیده را

ببینیم.

والسلام علیکم ورحمت‌الله وبرکاته

کتابخانه آنلاین «طالقانی و روشنفکران»



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



سخنرانی آیه الله طالقانی  
در دومین سالروز هجرت شهید دکتر شریعتی

دانشگاه تهران  
۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۸

کتابخانه آنلاین «طاقانی و زمانه ما»

هجرت و جهاد



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَاللّٰهُ الْمَصِيرُ. اِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ وَاِذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُوْنِهِ مِنْ اٰلٍ .

امروز، پس از دو سال، روزیاد بود و خاطره انگیز فرزند مجاهد و متفکر اسلامی ما مرحوم دکتر شریعتی است. آنچه از این فرزند عزیز اسلام و از خصوصیات فکری و دید اسلامی او باید بیان کنیم، بیش از آن، مفصلتر از آن، بلیغتر از آن و رساتر از آن در کتابهایش تدوین شده است. ما مطلب تازه‌ای درباره این شخصیت مجاهد و مهاجر و شهیدمان نداریم. وقت هم کوتاه و وضع حال و مزاجم نارساست. آیه‌ای که تلاوت کردم منش و روش و طریق و راه دکتر شریعتی را چه از جهت شخصی و چه (از لحاظ) اثری که در جامعه ما بخصوص در نسل جوان ما گذارده است، بیان می‌کند. شخصیت و رسالت دکتر شریعتی نمونه‌ایست از همین آیه. پس چه بهتر در این مرکز تحقیق و علم و سنگر مبارزه فکری و اجتماعی ما، دانشگاه ما، بپردازم به تبیین این آیه، تا آنجا که فرصت و حال اجازه دهد.

اِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ . . . خداوند تغییر نمی‌دهد، دگرگون نمی‌کند، آنچه‌که به قومی و به مردمی وارد شده و به مردمی و وضع مردمی ایجاد کرده، مگر آنکه تغییر بدهند

آنچه را که به نفسیات و اخلاق و روحیات اینهاست. این آیه فشرده و تعبیرات بسیار بلیغ و کوتاه، یکی از مسائل بزرگ یا همه مسائل بزرگ اجتماعی را در بردارد، جمله «مَا بِقَوْمٍ» با تعبیر «مَا» که برای ابهام است. و «بِأَنَّ» که برای الصاق است «وقوم» که امت و ملت هستند؛ ان الله لا یغیر ما بقوم: خداوند تغییر نمی دهد آنچه را که به قومی الصاق شده، ترکیب یافته و ضمیمه شده است؛ مگر آنکه خود آنچه را که دارند تغییر دهند: حَتَّى یَغیِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...

این دید اسلام است. در تحولات، تغییرات حرکت صعودی، حرکت نزولی، انحطاطها، ترقیها، عبودیتها، کمالها، بردگیها، آزادیها، هر چه ما کتاب بخوانیم، تجربه کنیم، ببیندیشیم، احوال ملل و امم گذشته و حال را که بوته تجربه و در مظهر و منظر مطالعه خود قرار بدهیم، مطلب بیش از این نیست که تغییرات، تحولات چه به طرف آزادی و کمال و استقامت و سرفرازی، بهروزی و بهشت برین، چه به طرف سقوط و انحطاط و دوزخ؛ از این اصل یا به قول شما جوانهایی که با فرمول عادت کرده اید، از این فرمول خارج نیست. زیربنای اجتماع بشر، حرکت بشر، تحولات انسان است. مسأله ایست بدیهی جز برای کسانی که چشم خود را به هم بگذارند و با ذهن سر و کار داشته باشند، همه این مطلب را به خوبی درک می کنند که منشأ همه مسائل خود انسان است. شرایط اجتماع، مسائل توارشی، مسائل اقتصادی همه اینها شرایط است، نه زیر بنا و اصل، یا به اصطلاح علمی: علت تامه همین شرایط است و علت آخر و آخرین علت که مکمل شرایط و مرحله اثر و پدید آمدن معلول خود انسان است. انسان با آنچه که با خود دارد از افکار، نظریات، دید علمی، دید سیاسی و اخلاقیات، مجموعاً «ما بانفسهم» است. که «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» انسانی که بالفطره جویای کمال است و آزادی، انسانی که بر حسب فطرت، خدا جو و کمال جوست، انسانی که بر حسب فطرت نفسی دارد که پیوسته مانند نفس مواد ناشایست را از خود رد می کند، بیرون می ریزد و هوای خالص را جذب می کند:

«وَنُفُسٍ وَ مَسَٰوِءَاتٍ فَالَهُمْهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا».

چنین انسانی بعد از آنکه در میان مجتمعی، جامعه ای، نظام اجتماعی واقع شد؛ آثار مجتمع، تعلیمات، تبلیغات، فرهنگ، اخلاقی که در اجتماع از یکدیگر منفعلند یا نسبت به یکدیگر فعالند، همه، این انسان را شکل می دهند. انسانی که هیچ صبغه ای ندارد جز صبغه الهی، جز صبغه فطرت، جز صبغه حق پرستی و خدا خواهی، انسانی که این چنین



شکل می‌گیرد، بعلاوه، مسأله قدرت و اختیار انسان که ممیز انسان است از همه موجودات دیگر و این امانتی است خدائی که در ضمیر انسان به ودیعه گذارده شده یعنی اختیار، خیر، شر و اراده عمل به طرف حُسن یا قُبْح، از مجموع فرد فرد انسانهایی که در یک مجتمعی شکل می‌گیرند، امتی تشکیل می‌شود یا به اصطلاح قرآن قومی. ان الله لایغیر ما بقوم... و این امت است که می‌تواند سرنوشت خود را با داشتن اختیار و اراده تعیین کند و راه و روشی را که دارد پیش بگیرد، اگر در مجتمع ناسالم، مجتمع ظلم و فساد، فرهنگ منحط و منحرف قرار گرفت و خود را رها کرد، در جریان چنین حرکتی و چنین بستری خود بخود بطرف ستوت به طرف بردگی و بندگی، خود فروشی و استعدادهای خود را نابود کردن و فانی کردن پیش می‌رود، و به عکس و به عکس. بنابراین باز نکته دیگری که در این آیه است و مسأله بحث انگیزی است بین همه محققین قدیم و جدید و شرق و غرب، مسأله «اختیار» است که انسان تا چه حد مختار است. آیا مختار است یا مجبور است؟ در این آیه ملاحظه می‌کنید که یک قسمت راجع است به مشیت و اراده خدا با همان سنی که در جهان قرار داده، که در جمله اول، فاعل فعل خداست: ان الله لایغیر ما بقوم... و در جمله دوم: «حتی» یعنی تا آنقدر تغییر نمی‌دهد و انسان در مسیری که خود و اجتماع آن را ساخته می‌ماند و با در ضلالت و گمراهی پیش می‌رود، تا آن حدی که «یغیروا ما بانفسهم» اینجا فاعل انسانها و اقوامند. مگر اینکه تا آن حدی که خودشان خود را تغییر بدهند. پس ملاحظه می‌کنید دو فاعل دو نسبت با هم در یک مسیر: یکی اراده فائقه الهی که در سنن عالم و در جریان زندگی است، و دیگر قدرت اراده و تغییری که در خود انسان است، و این نظر قرآن است که هم جبر است به یک معنا، و هم اختیار. نه جبر است نه اختیار. انسان است، هماهنگی با اراده خدا اگر خود را هماهنگ کرد اراده خدا هم به همان سمت او را پیش می‌برد، بحثی است مفصل نه موقعیتی است، نه جای این بحث اینجا است. ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم...

فلسفه انقلابهای دنیا، انقلابهای انبیاء و منشاء و منبع این انقلابات از انسان است. انبیاء آگاهی دهنده‌اند. نبی یعنی شخص آگاه که خود آگاه است و دیگران را آگاه می‌کند. انبیاء از ساختن انسان شروع می‌کنند. انسانی که چشم و گوش بسته تسلیم محیط است، وقتی که آگاه شد و چشم باز کرد و نخست به خود متوجه شد و خود را تغییر داد، می‌تواند محیط و اجتماع و مسیر را تغییر بدهد. و کار همه انبیاء همین بوده است. تغییر انسانها یعنی تنبیه انسانها برای تغییر خود و برای هشیاری و آگاهی، تا نخست در خود

بیندیشند و خود را متحول کنند و سپس جوامع یا جامعه را همانطوری که گفتم، هر چه بخواهی تأمل کنی، تفکر کنی، بررسی کنی، ریشه حوادث اجتماعی، تغییرات و تحولات و انقلابها را بررسی بکنیم از این یک جمله قرآن نمی توانیم خارج بدانیم. همین جمله حاوی همه مسائل اجتماعی است. همین انقلاب خودمان را در نظر می گیریم، ملتی که سالها، قرنها، تسلیم یکنظامی بوده و اخلاق و روش و منش و روحیات و دید فکری خودش را در همین مسیر می دیده، در نظام سلطنتی شاهنشاهی، تا چندین سال پیش اکثریت مردم جز یک عده محدود و معدود، این نظام را نظام ثابت (می دانستند)، بلکه گاهی صیغه دین هم به او می دادند و می گفتند: **السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ** و هر ظل الشیطان را به ظل الله منسوب می کردند، و اراده او اراده حاکم بود. تعلیمات او و روش کار او نمونه بود، حتی چگونگی سخن گفتن سلاطین و اعمال آنها برای اکثریت از مردم الگوئی بود که دین و اخلاق و همه چیز را مردم منطبق با آن می کردند. این مردمی بودند محکوم و غیرمتغیر و خداوند هم، سالها در سرنوشتشان تغییری نداد. سپس می بینیم تحولاتی و مسائلی در دنیا مطرح شد، به تدریج مکتبهای پیش آمد و دیدهای باز شد و مسائل جدیدی در دنیا مطرح شد و این افکار و عقاید در همه ملل تأثیر و تأثر داشت و ما هم در بین دیگر ملل، ولی سرگردان بین مکتبهای شرق و غرب. گاهی به طرف یمن، گاهی به طرف شمال و نتیجه اینکه حرکت به خواست رژیم حاکم، و در این میان بود که شخصیتهایی توانستند اسلام را که دین الهی و دین همین مردم و همین ملت و ملت های خاورمیانه است آنطوری که بود بشناسانند و در میان گمراهی های چپ و راست راه مستقیم را بیابند.

### کتابخانه آنلاین «طاقانی و زمانه ما»

#### دکتر شریعتی در نظام موجود شک کرد و حرکت آفرید

مرحوم دکتر شریعتی خود نمونه ای بود، هم از جهت شخصیت و هم از جهت کار و فکر و نوشتن و گفتن، از همین تغییر، از زمان جوانی و دوره های دبیرستانی، مرحوم دکتر شریعتی، از دور و نزدیک آشنایی کم و بیش با او داشتم او هم در همین اجتماع بود، در میان همین مردم بود، در زیر سایه شوم همین رژیم بود، ولی این امتیاز را داشت که نخست به تغییر خود پرداخت. در همه مسائل شک کرد و در همه مسائل تردید کرد، در نظام اجتماعی، در مکتبهایی که در کشور ما وارد می شد، و طرفدارانی برای خود داشت و نشریاتی برای خود داشت. در وضع نظام دینی در معتقدات دینی، در همه چیز شک کرد. شک اولین مرحله تغییر است. انسانی که شک نکند به یقین نمی رسد، یا مبتلا به



یک عقاید و آراء سنتی تقلیدی است تا آخر عمر و یا بی تفاوتی در تمام عمر است .

کسی آمد خدمت حضرت صادق سلام الله علیه ، عرض کرد یا ابن رسول الله من سقوط کردم ، هلاک شدم ، امام فرمود برای چه هلاک شدی؟-حالا اگر این چنین آدمی می آمد پیش امثال ما دستور می دادیم کاسه و کوزه اش نجس است و از در بیرونش می کردیم .

گفت یا ابن رسول الله من در وجود خدا شک کردم - امام به جای اینکه تکفیرش کند ، براند ، این روش و منش بزرگان ما بود - فرمود نه هلاک نشدی . **اللَّهُ أَكْبَرُ هَذَا هُوَ** **أَوَّلُ الْيَقِينِ** . این اول حرکت یقینی تست . آن دینی ، آن خدایی که تو می شناختی ، یک خدای تخیلی بود ، ذهن تو ساخته بود ، بتی بود که اسمش را خدا گذاشتی معلول فکر تو بود و متأثر از ذهنیات تو بود ، نه کمال مطلق و خدای زمین و آسمان و خدای حکیم علیم مدبر و قادر مطلق و اراده مطلق . آنهایی که در خدا شک می کنند و دچار تردید دینی می شوند و دنبال مکتبهای دیگر می روند ، آن خدایی را ترک می کنند که محصول معلول ذهنی آنهاست نه مافوق ذهن ، ذهن محدود انسانها . امام فرمود این شک تو بزرگترین مسأله است برای اینکه آن خدایی که بت ذهنی تو بود و ساخته بودی و آلت دست تو بود و او را به هر طرف می گرداندی و محکوم اراده تو بود در آن شک کردی : لاله و حالا باید در این شک نمائی و پیش بروی و در اینجاست که عده ای از جوانهای ما شک می کنند ولی دنبال تحقیق نیستند و همانجا می مانند . آنکه خدای تخیلی دارد عمری به همان خدایی که می خواهد وسیله زندگی ، شفای بیماریهای خود وسیله علاج ، جای دکتر و طبیب کار و عمل و کوشش و همه چیز او را پر کند . آن خدای تخیلی است . اون همان بتی است که در ذهن او ساخته شده است . آنکسی که شک می کند در شک می ماند یک انسان است که دچار ضعف فکری است و قدرت فکری ندارد که از این شک خود را نجات بدهد . این اولین حرکت فکری است در انسان که شک بکند و در پی شک دنبال تحقیق برود حتی به یقین برسد . خاصیت و خصوصیت مرحوم دکتر شریعتی از آغاز جوانی و دوره دبیرستانی همین روح شکاکی بود . در همه چیز شک کرد در دینش هم شک کرد . در دینی که در بین مردم معمول است . در اسلامی که مسخ شده است و دست به دست و حرفه به حرفه و صنف به صنف اسلام را وسیله صنف و حرفه و دکان و زندگی و مرید قرار دادند . البته در دین ، یک جوان هوشمند تحصیل کرده باید شک بکند . ولی در شک نماند . دنبال تحقیق رفت . کتاب خواند ، تفکر کرد ، اندیشید ، هجرت کرد .

با مردم دنیا و مکتبهای مختلف آشنا شد ، به تدریج آفاق ذهنش باز شد و آنچه

که باید بداند، از یک اسلام متحرک انقلابی دریافت و به کشور خود برگشت. این تغییر و تحول روحی بود که در اکثر جوانهای ما هست ولی همه دکتر شریعتی نیستند که با تحقیق از شک و تردید بیرون بیایند.

### اثر دیگر دکتر شریعتی جذب جوانها به اسلام در دوران اختناق بود

بعد مهمترین اثر او این بود که در دوره اختناق، در دوره فشار، در دوره ای که اسلام زنده، گفتنش از نظر دستگاه بزرگترین جرم بود، شروع کرد جوانها را جذب کردن و آنها را تغییر دادن. آنهایی که مجذوب و مرعوب مکتبها بودند، این رعب و جذب را از آنها گرفت تا اهل تحقیق باشند، تابیندیشند. جوانهایی را تغییر داد چنانچه می بینیم. ولی در تمام زندگیش و تا پایان عمرش می گفت: من خالی از اشتباه نیستم، بارها که باهم بودیم می گفت: اگر اشتباه می کنم شما بیان کنید، بحث کنیم من از اشتباه بیرون بیایم، این خصوصیتش بود. این یکی از مزایای انسان است که دائما احتمال بدهد اشتباه می کند و در پی رفع اشتباهش باشد. *فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ*: مردمی که راه یافته اند، حرکت می کنند، دارای عقل اندیشمند و اندیشنده هستند کیانند؟ آنهایی که گوش می دهند، با گوش باز سخن می شنوند و این سخن ها را در دارالتجزیه ذهنشان تجزیه و تحلیل می کنند و آنچه را بهتر است، نیک تر است، عقلانی تر است می گیرند و آنچه زائد است و آنچه باطل است بیرون می ریزند. این سیر تکامل یک انسان است. به خلاف ما مردم که این عیب، درهمه ما هست، یا گوش شنوا نداریم، یک مکتبی یک مطلبی را وقتی پذیرفتیم، حاضر نیستیم تجزیه و تحلیل صحیحی (از آن) بکنیم و از احسن تبعیت کنیم، یا اصلا حاضر نیستیم که دنبال احسن برویم. تبعیت کنیم.

در همین وضع اجتماعی ما می بینیم دائما انتقاد است، از این بدگوئی، از آن بدگوئی، دنبال این نق زدن، دنبال آن نق زدن. ولی گوش دادن و مسأله مطلب احسن را پذیرفتن کمتر هست، یعنی ما همه اش جنبه منفی آنرا می گیریم. نه قول احسن را می گیریم، قول اضعف را می گیریم. اگر برای یک نفر بخواهیم توصیف بکنیم، آن قسمتی (از او را) که قسمت ضعف این شخص است، نقطه سیاه این آدم است، آنرا بزرگ می کنیم. ولی نقطه خیرش را می پوشانیم و این یکی از عیبهای اجتماعی و اخلاقی ما است که بعد از این انقلاب بخصوص می بینیم که بسیار رشد کرده و شاید دستهایی هم در کار است. فلان



شخص، فلان وزیر، فلان معلم، کی، کی، کی، می‌گویند دارای این عیب است. خیلی خوب دارای این عیب هست، آیا ببینیم دارای حسنی هم هست یا نه؟ نه همان عیب را رویش انگشت می‌گذاریم، وقتی هم می‌خواهیم بحث کنیم نقطه ضعف بحث‌کننده را می‌گیریم، نه آن نقطه حسنش را «فیتبعون احسنه» ولی آن مرد می‌که همیشه در حرکتند و در پیشرفت و ستیزند به آینده روشن، آنهایی هستند که قرآن می‌گوید. *فبشر عباد الذین یستمعون القول گوش شنوا دارند، اول گوشند، بعد زبان، نه اول بگویند بعد گوش باشند. گوش می‌دهند، تأمل می‌کنند، مطلب را جذب می‌کنند، با عقل فطری نه عقل اکتسابی محدود، نه عقل فرمولی چون مسائل زندگی را - دخترها، فرزندان، خواهرها، برادرها - با فرمول نمی‌شود حل کرد. دانشگاهیهای ما، طلبه‌های ما همه‌اش دچار فرمولند و آن اصولی که به آنها دادند. مسائل اجتماعی، مسائل انسانی، مسائل زندگی حیات همه را می‌خواهند با آن فرمول حل کنند و همیشه هم وامانده هستند. این درست نیست. علم به جای خود، علم تا آنجا نافع است که وسیله حرکت و تکامل باشد نه انسان را در محدوده خودنگه دارد و نه یک چراغ ضعیفی باشد در مقابل فضای بی‌پایان که همه جا را برای انسان بپوشاند. این جوانهای چپ‌گرای ما هر چه بحث می‌کنیم چهار تا فرمول می‌گذارند جلوی آدم، انسان را می‌خواهند با آن حل کنند. اجتماع را با آن، حرکت انبیلورا با آن، وحی را با آن، زندگی را با آن، مبدأ را با آن، همه چیز را با آن، با چهار فرمول یک کلید سه شاخه که به هر جا باید بخورد «تضاد: تز و سنتز و آنتی‌تز»، تمام شد مطلب. این یک بدبختی است برای انسان. ما دینی‌ها هم همینطور، چند جمله‌ای که از آیه‌ای از قرآن، از یک منبری که خودش معلوم نیست چقدر از دین می‌داند، یاد گرفته‌ایم همه را دیگر تکفیر می‌کنیم.*

#### شنیدن و گزیدن بهتر ویژه هدایت شدگان است

هر انسانی یک حرف حسابی دارد، هر گوینده‌ای چون از فطرت و عقل، گرچه عقل محدود، بحث می‌کند، حرفی دارد، ما باید حرفهایش را بدانیم، بیستمعون القول، گوش بدهیم و بسنجیم و در معرض عقل، عقل فطری نه عقل مکتبی، نه عقل فرمولی، قرار بدهیم بعد آنچه که مطابق فطرت و حق و موازین که داریم، وقتی که صحیح درآمد، احسن بود، حسن بود آن را دریا بیم و ضمیمه فکر و روح و تغذیه کمال خودمان بکنیم و پوشالهایش را بریزیم بیرون *فیتبعون احسنه... اولئک الذین هدیهم اللہ*: اینها هستند که راه می‌یابند، متوقف نمی‌شوند، مثل فلان تابع مکتب که گاهی اگر در مکتبش شک بشود سقوط

می‌کند. در زندان گاهی با ما حاضر نبودند بحث کنند، بعضی از زندانیهای مادوستان، ما فرزندان مخلص هم بودند می‌گفتم خوب چرا بحث نمی‌کنید، ونشسته‌اید، هر دو هم که در مقابل این رژیم هستیم، خوب بیایید ببینیم ما راست می‌گوئیم، شما راست می‌گوئید؟ اگر بخواهید هی داد از وحدت بزنید، وحدت مثل ازدواج زن و مرد نیست که بیایم بنشینیم و بگوئیم «انکحت» و اوهم بگوید: قبلت، وحدت باید وحدت فکر باشد، وحدت دید باشد. خوب بیایید دیدمان را یکی بکنیم. حاضر نمی‌شدند. بعد می‌پرسیدیم چرا؟ بعضی‌ها که صادق‌تر بودند، می‌گفتند. اگر اینها بحث بکنند، شک کنند، چون به آن حقیقت نمی‌رسند، در این مکتبی هم که مبارزه کرده‌اند اگر شک کردند، سقوط می‌کنند، چنانکه دیدیم یا خود فروخته دستگاه می‌شدند یا سقوط در هروئین و مشروب و عرق و هرزگی. اولنگ هداهم‌الله و اولنگ هم اولوا الالباب.

#### احتمال اشتباه دادن خصلت یک انسان متعالی است

مرحوم دکتر شریعتی این خصیصه را داشت. دائماً گوش می‌داد و دائماً فکر می‌کرد. مطلب را آنچه احسن بود از هر مکتبی می‌گرفت، از مکتب چپ، از مکتب راست، از مکتب اسلام. حتی خودش گاهی به من می‌گفت: من از یک جمله‌ای که در یک کتاب معمولی است، معمولی دینی که به چشم مردم نمی‌آید، مطلبی دریافت می‌کنم، و بعد آن احسنش را جذب می‌کرد و همیشه هم معترف بود که ممکن است من اشتباه بکنم. این منتهای خصلت یک انسان متعالی است. چه قدر ظلم می‌کردند مخالفینی که می‌گفتند او حاضر نیست بحث کند، چنین است و چنان است. کتابی را می‌نوشت، این همه بحث می‌کرد، بعد می‌گفت جواب بدهید، بگوئید، بحث کنید، اشتباه مرا بیان کنید. این مکتب مکتبی است که ملتی را می‌تواند تغییر بدهد همانطوریکه گروه گروه جوانهای ما را از کاخ جوانها به حسینیه ارشاد کشانید، کاخ جوانهایی که ساخته شده بود برای همین بود که ملت را مسخ کند، تغییر بدهد به طرف انحطاط، دختر و پسر ما را که یک آلت بلا اراده‌ای برای مصرف و برای استبداد و استعمار باشد چشم و گوش بسته فقط یک حیوان دو پای غریزی (بار بیاورد). آن نخست وزیر معدوم ملعون در یکی از مصاحبه‌هایش، یادم است، به او گفته بودند این کاخ جوانهایی که ساخته شده است دختر و پسر که به آنجا می‌آیند هنوز رویشان به هم باز نیست که خوب باهم معاشرت کنند (متوجه هستید چه می‌خواست بگوید) گفته بود نه کم کم ما اینها را درست می‌کنیم، در صدد هستیم. این تغییر زیر بنایی بود این اصل



مطلب است. مکتب دکنتر شریعتی بود. و خدایش رحمت کند که این رسالت را به خوبی انجام داد. خوب در این بین ما هم می‌دانیم استعمار از همین می‌ترسید، از همین آگاهی تغییر نفوذ، تغییر فکر، تغییر اخلاق. این برخلاف مسیر استعمار و استبداد عامل و مزدور داخلی بود که به هر صورت می‌کوبید. هر روز در یک گوشه شهر می‌دیدیم یک بساطی یک معرکه‌ای علیه دکنتر شریعتی (پهن شده) خوب باها چه خبر است؟ بروید با او بحث کنید، صحبت کنید، ببینید، مطلبش را در مقابلش جواب بدهید. گاهی هم یک جمله از کتابش گرفته می‌شد و سر و صدا، (بلند می‌کردند) در همان مجامع و مجالسی که می‌دانیم که ساواک گرداننده آنها بود حالا یا آشکارا یا نهانی. و همین تغییر نفسی که در یک فرد متفکر محقق ما و جوان آزاده ما پیش آمد و مردمی را تغییر داد، زیر بنایی شد برای این انقلاب بزرگ ما.

رهبری قاطع امام خمینی زمینه‌های فکری را به‌ثمر رسانید

ما نمی‌گوییم دیگران سهم نداشتند همه سهم داشتند، یعنی قبل از این انقلاب آنهایی که صاحب فکر و اندیشه بودند زمینه فکری ساختند، اسلام را آنطوری که اسلام پیامبر، علی، ائمه، اباذرها، حسینها بود به مردم نشان دادند و رهبری بزرگ و قاطع ما حضرت آیت الله العظمی خمینی با آن رهبریت قاطع این انقلاب را، با این زیربناها به‌ثمر رساند.

امروز هم بر شما جوانها، بر شما فرزندان انقلاب اسلامی بر شما فرزندان که مسوئول امروز این کشور، بلکه ملت‌های محروم خاورمیانه و دنیا، هستید، بار مسوئولیتها اکنون و برای آینده بردوش شماست. همین است که با کمال تفاهم و تحقیق و تبیین، هدفهای اسلام را بشناسید و تفرقه اندازها و دسیسه بازها و کسانی را که می‌خواهند با یک جمله، با یک کلمه، بین آن گروه مسلمان و این گروه مسلمان تفرقه بیندازند، از هر گروهی یک نفر دونفر اندیشمند باهم بنشینید و مسائل را باهم حل کنید و راه نفوذ استعمار و استبداد زخم خورده را بشدت ببندید. این هم وظیفه شماست.

آخرین ملاقاتی که من با مرحوم دکنتر شریعتی داشتم آن وقتی بود که او تازه از زندان بیرون آمده بود شبی بود که تا نیمه شب و بعد از نیمه شب با او بودیم و آن روح خلوص و دریافت احسن را چنان در او دیدم که این خاطره هیچ وقت از نظر من محو نمی‌شود. وقتی صحبت می‌کردم با تمام حواس و گوش و چشم و فکرش متوجه جمله‌های من

بود و می‌گرفت و بعد به من برمی‌گرداند با یک توضیح بهتر و با یک تبیین بالاتر. یادم می‌آید آخرین مسأله‌ای که بعد از نیمه شبی بود مطرح شد، تفسیر سورهٔ قدر بود و مسألهٔ لیلۃ القدر. من یک جمله‌ای گفتم و دیدم او شروع کرد به بسط دادن، مرا آنقدر جذب کرد که ساعتی از (نیمه) شب گذشت. و بعد من از او جدا شدم. او به طرف لیلۃ القدرش رفت من هم به طرف تقدیر. من به زندان رفتم و سعادت شهادت را، با اینکه زمینهاش فراهم بود و آثارش را می‌دیدم، نیافتم، شاید هم خواست خدا نبود، او هم هجرت کرد و در مسیر شهادتش رفت. خداوند این شخصیت بزرگ را و آثارش را برای ما و برای جوانها همیشه آثار این شخصیت کتابهای او و نظریات او را زنده‌تر بدارد. و بر شماست که در اطراف مسائل او مطالب او بحث کنید، بیندیشید و این انقلاب همانطور که گفتم برعهدهٔ شماست من آخر مرز هستم و شما در بین راه هستید و حرکت می‌کنید. خداوند همهٔ شما را حفظ کند.

والسلام علیکم ورحمة اللہ وبرکاته



کتابخانه مرکزی  
Central Library  
Tehran University



10007500077546  
کتابخانه مرکزی دانشگاه





کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

شماره مسلسل انتشارات بنیاد: ۳

چاپ اول

بنیاد فرهنگی آیت الله طالقانی

با همکاری

انتشارات قلم

BP165  
.T32H4  
c.1

خیابان سمیه — چهارراه بهار — ساختمان ایرج — شماره ۶ — تلفن ۸۲۹۳۶۴

۴۰ ریال